



پزشکیان دروغ گو و عوامگرا و سیاست های شوک اقتصادی اش

تخصص پزشکیان در لودگی و عوامفریبی که حتی دست احمدی نژاد را از پشت بسته است، خصلت شخصی نیست. عوامگرایی بخشی از سوخت و ساز سیاسی جمهوری اسلامی است که خمینی بنیانگذار آن بود و فرهنگ قشر ملایان است. ابتکار شخصی پزشکیان آن است که در این دوره از سیاست جمهوری اسلامی فاشیست، بی سواد محض را به عنوان «علم» معرفی می کند تا وارد کردن شوک اقتصادی به قشرهای پیشاپیش فقیر جامعه را عین عملکرد «علمی» معرفی کند. وقتی به انگلیسی ادعا می کند که برمبنای «شواهد» حرف می زند، خروجی اش این است: «نمی شود بنزین را گران خرید و ارزان به مردم فروخت!» او شوک اقتصادی به پیکر نحیف کارگران و حتی به طبقه متوسط در احتضار را «درمان» می خواند. سیاست مبارزه با فساد او می شود، ممانعت از «فرار مالیاتی» کارگاه های چند نفره تولیدی، وادار کردن دانش آموزان فقیر به پرداخت شهریه در مدارس دولتی، خواباندن موتورهای فکسنی توزیع کنندگان موتوری، برای جبران ناترازی های بودجه از طریق پرداخت قیمت بنزین با «استانداردهای جهانی». و از آن طرف، سپردن هر چه بیشتر منابع اقتصادی به قرارگاه خاتم الانبیاء و دیگر «بازوهای» خامنه ای و سپاه. شوخی کره پزشکیان در اولین مصاحبه مطبوعاتی اش در مورد «اذیت های» گشت ارشاد، چیزی از قساوت و تبه کاری این نیروی سرکوبگر دائماً در صحنه کم نمی کند. مرگ بر پزشکیان و رهبرش!

امروز در ایران با پدیده هولناکی مواجه هستیم که به آن «فراگیری فقر» گفته می شود. این فقر فراگیر، با افزایش قیمت نان و بنزین سیر صعودی هولناک تری خواهد داشت. علت فوری این وضعیت، توام شدن عدم رشد اقتصادی و تورم افسارگسیخته است. آخرین ارقام رسمی دولتی^۱ در مورد فقر تکان دهنده است: ۳۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر است! نرخ «فقر شدید» شامل ۵ میلیون نفر است (۶ درصد جمعیت). میان «زیر خط فقر» و «فقر مطلق» و «فقر شدید» تفاوت های مهمی هست. طبق گفته «وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی» فقر مطلق مربوط به کسانی است که شغل و درآمد دارند اما درآمد آنها کفاف زندگی را نمی دهد و «فقر شدید» مربوط به کسانی است که بیکارند و به یک معنا، آخر خط زندگی هستند. این در حالی است که هزینه پارتی های شبانه «آقازاده ها» گاه ۱۰۰ برابر حقوق ماهانه یک کارگر است.^۲ در نشست «آینده پژوهی فقر و نابرابری در ایران» گفته شد، «در چهار سال اخیر، به صورت مرتب شکاف فقر افزایش پیدا کرده است ... این موضوع نشان می دهد که به راحتی نمی توان آن ها را به بالای خط فقر برگرداند. ... در سه سال اخیر، ۵۰ درصد از همین ۳۰ درصد جمعیت فقرا، برای سه سال پی درپی زیر خط فقر بودند. این عدد برای سال های ۹۴ تا ۹۶، حدود ۲۰ درصد بوده است، اما آنجا نوع فقر پویاتر بوده است. ... خانواری که یک سال زیر خط فقر می رود ممکن است بتواند بخشی از هزینه های خود را کاهش دهد و سال بعد آن را تا حدی جبران کند، اما خانواری که برای سه سال پیاپی یا بیشتر زیر خط فقر است، ممکن است تصمیم بگیرد دیگر فرزند خود را به مدرسه نفرستد و به کودک کار تبدیل شود؛ همان موضوعی که به واسطه آن در چند سال اخیر نرخ بازماندگی از تحصیل کودکان افزایش پیدا کرده است» (همانجا) این فقر نتایج درازمدت دارد. خروج کودکان از چرخه تحصیل و تبدیل شدن به کودک کار و رشد کودک همسری و حتی کودک فروشی، رشد ناقص کودکان و کوتاه تر شدن قد جمعیت. این در حالی است که استان هایی که فقر شدید در آن حاکم است، همگی بر روی منابع ثروت خوابیده اند. سیستان و بلوچستان، چهارمحال و بختیاری، خراسان شمالی، آذربایجان غربی، هرمزگان و...

اخیراً در «نشست آینده پژوهی فقر و نابرابری در ایران»، چهار روند کلان در فقر شناسایی شده است: افزایش تعداد افراد زیر خط فقر، زبانه شدن فقر، فقر قابلیتی به علت فقر آموزشی، فرهنگی و اجتماعی، خصوصی سازی نهادهای عمومی مانند بهداشت و آموزش.^۳ پزشکیان از سیاست «مالیات گذاری» و تامین بودجه از طریق «مالیات» صحبت می کند اما مردم پیشاپیش از طریق تورم افسارگسیخته، مالیات می پردازند. هرچند، قشرهای مرفه ککشان هم از تورم نمی گزد چون درآمدهای دلاری دارند. اما هر جهش در تورم، اکثریت مردم را یک گام به سمت محرومیت می راند. آن کسانی که طبق قانون، از مالیات و حتی «سرکشی به فعالیت های اقتصادی» آن معاف اند، همان مراکز قدرت هستند که تورم را ایجاد می کنند تا فرآیند «بازتوزیع سربالایی ثروت» را شدیدتر کنند. به طور مثال، طبق قانون دیوان محاسبات، سازمان بازرسی کل کشور و دیگر دستگاه های نظارتی (حتی سازمان اطلاعات سپاه) حق ورود و سرکشی به فعالیت های قرارگاه خاتم الانبیاء را ندارند.^۴

^۱ احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی پزشکیان

^۲ فقط هزینه عروسی دختر شمانی در فروردین ۱۴۰۳، یک میلیارد و چهارصد میلیون تومان بود.

^۳ سمینار پژوهشگران در مرداد و شهریور ۱۴۰۳ با حضور مسعود فراست خواه

^۴ «در حاشیه گزارش اقتصادی قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه» سایت الف، به مدیر مسئولیتی احمد توکلی ۱۳۹۳

هیچ آدم شرافتمندی نمی تواند این رذالت را تحمل کند. اما برای این که عزم تحمل نکردن این وضع و راه حل واقعی را پیدا کنیم، اول باید ببینیم چه نوع نظام (سیستم) سیاسی و اقتصادی، چنین وضعی را به وجود آورده است.

حریق فقر و بیکاری و بیماری و بی سوادی که تبدیل به بحران زندگی شده است، محصول اجتناب ناپذیر مسیر غیرقابل تغییر جمهوری اسلامی است. نظام جمهوری اسلامی، از اقتصاد که بنیادی ترین تعاون میان انسان ها برای بقا است، هیولایی آدمخوار و طویله اوژیاس ساخته است. برای باز کردن دریچه های تنفس جامعه و هموار کردن راه خلاص شدن از شر این هیولا، گام اول و فوری سرنگون کردن جمهوری اسلامی است. فقط این گونه می توانیم نیروهای مولده جامعه را که مهمترین و اصلی ترین نشان، انسان های کارکن این کشور هستند و در جمهوری اسلامی برده ای بیش حساب نمی شوند، رها کنیم. فقط در این صورت میلیون ها زن و مرد، آزادانه و در تعاون با هم می توانند ابزار تولید ثروت را در اختیار گرفته و با به کار انداختن دستان ماهر و افکار خلاق شان، راه دفن هرگونه ستم و استثمار را هموار کنند و هم زمان بر نابودی محیط زیست ترمز بزنند.

برخی اقتصاددانان^۵ و استادان دانشگاه شریف^۶ امیدوارند که بتوانند با ارائه «راه» هایی به جمهوری اسلامی، بحران فقر همگانی را تخفیف دهند. اما باید بدانند که چنین چیزی ممکن نیست. خصلت و کارکردهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک جمهوری اسلامی موانعی ایجاد کرده که در این چارچوب، حتی به فرض محال همه سران رژیم اراده کنند، مهار بحران فقر همگانی امکان ناپذیر است؛ چه برسد به ایجاد اقتصادی که نیازهای فزاینده زندگی اکثریت مردم را در زمینه تغذیه، مسکن، آموزش و بهداشت تامین کند. به علاوه، در این چارچوب، ممانعت از روند نابودی محیط زیست که تبدیل به ماشین کشتار جمعی شده است، محال است. زیرا نابودی محیط زیست ماشین تولید سود برای قطب های سرمایه داری کلان جمهوری اسلامی است.

وفاق ملی پزشکيان چیست؟

جناح های قدرت با هم بر سر سیاست «شوک اقتصادی» متحد شده اند. حتی کرباسچی، رئیس حزب کارگزاران سازندگی که پس از انتخابات ریاست جمهوری گفته بود، «حل مساله حجاب و حصر» باید در الویت پزشکيان باشد، گفته است که: «من با نظر بهزاد نبوی موافقم که امروز اولویت مردم حجاب و حصر نیست، بلکه اقتصاد است. ... شعار وفاقی که می دهند حتما شعار لازمی برای کشور است ... ولی باید خیلی مراقب بود که این شعار وفاق یک واقعیت باشد و همه به نوعی از آن ایده ها و فکرهای خاص خودشان کمی عدول کنند تا بتوانند دو طرفه به وفاق برسند.» (۲۵ شهریور ۱۴۰۳، خبرگزاری ۲۴)

معنای مرکزی و اصلی این حرف آن است که قرارگاه خاتم الانبیا نباید سرمایه داران حزب کارگزار سازندگی را کنار بزند. نامه فائزه رفسنجانی علیه زندانیان سیاسی چپ در آستانه خیزش ژینا، که به گفته حسین مرعشی در جلسه هفتگی «حزب کارگزاران سازندگی» نیز بحث شد، در واقع حمایت از سرکوب خونین مردمی است که در مقابل سیاست های اقتصادی بیرحمانه اینان بلند خواهند شد.

وفاق ملی پزشکيان تقسیم «عادلانه» غنائم بین جناح های قدرتمند جمهوری اسلامی است و سیاست های او، تا جایی که به قشرهای مختلف مردم بر می گردد، تحمیل ریاضت کشی و فقر همگانی است. ویژگی تحمیل ریاضت کشی در چند سال گذشته این بوده است که به طبقه میانه هم تسری یافته است. در این میان، شاید به کسانی از اصحاب فرهنگ و هنر «امتیاز» هایی دهند که به قول شاملو «برخی را از چراغ سبز رد کنند که مردم را پشت چراغ قرمز نگاه دارند». احتمالاً انتصاب وزیر «ارشاد» دولت روحانی به کابینه پزشکيان با همین هدف است. آنها می خواهند بار دیگر اصحاب فرهنگ و هنر را به سیاهی لشکر جمهوری اسلامی تبدیل کنند، و سکوت آنان را در مقابل تحمیل ریاضت کشی اقتصادی به اکثریت مردم پیشاپیش فقیر، بخرند. در این رژیم هیچ گونه توسعه اقتصادی نخواهد شد که سر سوزنی به نفع مردم باشد و حتی نمی تواند یک درصد مردم را از زیر خط فقر بیرون بکشد. اقتصاد جمهوری اسلامی برای توسعه نیاز به نابود کردن فیزیکی و روحی و روانی مردم و نابودی محیط زیست دارد. این مسیری است که اقتصاد جمهوری اسلامی به آن وابسته است. بی علت نیست که زنان بیش از ۶۰ درصد دانشجویان را تشکیل می دهند اما طبق آمار دولتی، اشتغال زنان تنها ۱۴ درصد است. بی علت نیست که کودکان به جای مدرسه، وارد بازار کار می شوند. بی علت نیست که اکثر شاغلان قرارداد رسمی ندارند. بی علت نیست که ایران در بیابان زایی در صدر جهان است و گرمایش اقلیمی در ایران دو برابر میانگین گرمایش اقلیمی در جهان است. بی علت نیست که ذخائر آبی ایران که طی هزار سال گذشته انباشت شده بود در سی سال گذشته به یک سوم رسیده است.^۷ بی علت نیست که کوه های ایران که آب آشامیدنی ما و زیست بوم های ما را حفاظت می کنند دائماً «کوتاه تر» می شوند. چون، در توسعه اقتصادی «مقاومتی و خودکفا» تبدیل به یکی از اقلام صادراتی شده است. میان «قطب های اقتصادی» جمهوری اسلامی در زمین خواری و کوه خواری و دریاخواری و بندر خواری مسابقه است. زیرا در ایران بعد از نفت و گاز و پتروشیمی و تقسیم آن بین انحصارهای سیاسی-اقتصادی، زمین و آب و کوه ثروت محسوب می شوند. این مسیری است که توسعه اقتصادی در جمهوری اسلامی به آن وابسته است. «سیاست خارجی» پزشکيان هم خدمت به این قطب های انحصاری ثروت و قدرت سیاسی است. قطب های انحصاری اقتصادی جمهوری اسلامی محدود به ایران نیستند. ایران پایگاه قدرت آنان است. اما عملکرد و بازتولید و سودآوری شان به سرمایه خارجی گره خورده است. مراکز اقتصادی شان در دویی و جاکارتا و لس

^۵ مسعود نیلی: پیش نیاز رفع ناترازی های اقتصاد. اکوایران. شهریور ۱۴۰۳

^۶ گفتگوی فرهاد نیلی، کمال اطهاری. راه توسعه برای ایران. کانال آزاد. شهریور ۱۴۰۳

^۷ بررسی عملکرد بخش معدن و فولاد مبارکه اصفهان از منظر محیط زیست؛ درویش و دیگران در اکوایران.

آنجلس و غیره است. در صحنه اقتصاد نفتی و گازی خاورمیانه، پسر شمخانی را به اسم حسن و حسین نمی شناسند، بلکه جناب «هکتور» است!^۸ هر جناح از این حکومت، یک شبکه انحصار اقتصادی است که به سهم خود، نیروی کار کشور، منابع زیرزمینی کانی و آبی و کوه ها و تراکنش مالی داخلی و بین المللی، مرزهای گمرکی را کنترل می کنند. و بر سر همه اینها با هم رقابت دارند. «وفاق ملی» پزشکیان قرار است این رقابت ها را کم کند! پزشکیان می خواهد، در عین حال که بازوی اقتصادی سپاه یعنی قرارگاه خاتم الانبیاء^۹ را در راس اقتصاد حفظ کند، اما به انحصارات اقتصادی اصلاح طلبان و حزب کارگزاران سازندگی و حزب پایداری هم سهم شان را بدهد. مثلاً، به خانواده رفسنجانی نگاه کنیم که بخش بزرگی از اقتصاد کرمان از صنایع خودروسازی و آب و پتروشیمی و معدن، راه سازی و عمران و بازرگانی و منطقه ویژه اقتصادی سیرجان و هتل ها و گردشگری و ... را کنترل می کند؛ به طور مثال، از طریق موسسه خیریه مولی الموحدین^{۱۰} یک بال این موسسه «خیریه» هواپیمایی ماهان است که کارش فقط مسافر کشی نیست بلکه در زمینه ترخیص کالا از گمرکات و صادرات و واردات کالاهای بازرگانی و غیره فعال است و از بازوهای «سپاه قدس» هم هست. سپاه قدس به نوبه خودش شبکه ای از شرکت های صنعتی و بانکی و بازرگانی و فولاد و غیره را شامل می شود و از رقبای قرارگاه خاتم الانبیاء است.

قوای محرکه اصلی طبقه سرمایه داران اسلام گرا

اقتصاد سرمایه داری و طبقه سرمایه داران کلان در ایران، مختصات ویژه خود را دارند. اما قوای محرکه اصلی که شکل دهنده طبقه سرمایه داران اسلام گرای حاکم در ایران از سال ۵۷ به بعد بوده است و بستر بازتولید آن را تامین کرده است، نظام سرمایه داری جهانی است با کارکردها و سیاست هایش. «کارکردها» چیزی جدا از «سیاست ها» است. «کارکردها» از ذات و نیازهای حرکت سرمایه بر می خیزد. «سیاست ها» شامل استراتژی ها و تاکتیک های قدرت های جهانی (امپریالیست ها) در جواب به ضرورت هایی است که تضادهای سیستم شان به وجود می آورد - به طور خلاصه، ضرورت هایی که در اداره جهان و اداره روابط رقابت جویانه درون خود امپریالیست ها سربلند می کند. بنابراین، شناخت از این قوای محرکه اصلی مهم است و باید درک کنیم که چطور این قوای محرکه اصلی در تداخل با ویژگی های هر کشور، منتهی به شکل گیری یک نظام سیاسی و اقتصادی مشخص اما وابسته به نظام جهانی سرمایه داری می شود. جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم تئوکراتیک سرمایه داری، محصول کارکردهای سرمایه داری و تخریب و جا به جایی هایی است که حرکت سرمایه جهانی در دوره های مختلف، در کشورهای جهان سوم به وجود می آورد. ساختار اقتصادی، در رژیم پهلوی و در جمهوری اسلامی، با وجود تفاوت های ظاهری اما در اساس یک خصلت دارند: سرمایه داری وابسته به کارکردهای سرمایه های بزرگ امپریالیستی و توسعه یافته به شکل معوج و مفصل دررفته و فسادآفرین و غارتگر. در جمهوری اسلامی عرصه های سودآور اقتصادی و ابزار تولید ثروت و منابع ثروت، مثل تیول بین ارگان ها و مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی مختلف تقسیم شده اند. آنها با یکدیگر بر سر غارت همه منابع زیرزمینی و بالای زمینی ایران رقابت می کنند: زمین که شامل کوه و جنگل و زمین های شهری و غیر شهری می شود؛ کشاورزی و دامپروری و ماهی گیری و ذخایر آبی، کود و آفات و ماشین آلات و فن آوری کشاورزی، صنایع فراوری کشاورزی و سدسازی و آبیاری و بازار اعتبارات کشاورزی و بازار صادرات و واردات و توزیع و حمل و نقل محصولات کشاورزی؛ معادن؛ دسترسی به منابع مالی بین المللی؛ صنایع نظامی؛ معدن کاری؛ نفت و پتروشیمی و گاز؛ خودرو و قطعه سازی ها و صادرات و واردات؛ صنایع تولید فرهنگ و تفریح؛ صنایع آموزش و آموزش عالی؛ گردشگری و ...

در این رقابت، همه باندهای قدرت و ثروت، دارای شرکای بین المللی هستند.

ما نیاز به یک دگرگونی انقلابی داریم و نه به تداوم سرمایه داری بدون جمهوری اسلامی

سوال این است: چطور از درون بحران و تخریب و کشتار، جامعه ای را به وجود آوریم که ارزش زندگی داشته باشد؟ برای جواب درست به این سوال (یعنی برای دست یافتن به راه حلی که عملی باشد و بتواند منافع فوری و درازمدت اکثریت مردم را تامین کند) اول باید بدانیم که خصلت اساسی نظام اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک جمهوری اسلامی چیست و چرا بدیل واقعاً متفاوت با آن، سوسیالیسم است و سپس باید ببینیم، مشکلات مقابل دست یافتن به چنین جامعه ای کدامند. مخالفین جمهوری اسلامی محدود به ما کمونیست های انقلابی نیستند. بسیاری از نیروهای «اپوزیسیون» صرفاً خواهان جا به جایی قشر حاکم هستند. تفاوت نیروهایی مانند «سلطنت طلبان» با جمهوری اسلامی در نوع رژیمی است که می خواهند برقرار کنند. بنابراین، در غیاب یک انقلاب واقعی، شالوده های سیستم موجود دست نخورده خواهد ماند و کارکرد خودکار سرمایه داری لاجرم ستم و استثمار را تشدید خواهد کرد: ستم بر زنان، بی آینده شدن کامل جوانان، گسترش فقر و محرومیت فوق العاده، نابودی سرزمینی ایران که اکثر نقاط کشور را غیرقابل سکونت خواهد کرد و تداوم جنگ های ارتجاعی بی پایان که سیستم سرمایه داری جهانی لاجرم و بنا بر نیاز و ذاتش بر آن دامن خواهد زد و ایران را به درون خود خواهد کشید. اینها واقعیت های امروز است که در مقابل چشمان همه در حال رشد است. اما مخالفین

^۸ حسین شمخانی، صاحب شرکت میلاروس (Milavous Group Ltd). با دفتری در برج های دویی. این شرکت نفوذ گسترده ای در بازارهای جهانی انرژی دارد. به گزارش بلومبرگ به نقل از بیش از دوازده منبع آگاه، حسین شمخانی، پسر علی شمخانی، مشاور سیاسی علی خامنه ای، توانسته است از فروش نفت و فرآورده های نفتی ایران و روسیه میلیاردها دلار پول به جیب بزند.

^۹ قرارگاه خاتم الانبیاء بسیار قدرتمندتر از دستگاه دولت با تمام وزارتخانه هایش است. بزرگترین پیمانکار پروژه های دولتی در ایران، در حوزه های مختلفی مانند نفت و گاز، سدسازی، راه سازی و پروژه های عمرانی است و انحصار اقتصادی یگانه کشور است. نفت و گاز و پتروشیمی، بنادر، گمرکات، دسترسی به اطلاعات و منابع لجستیکی گسترده. با شرکت های خارجی به ویژه در دوره تحریم با شرکت های چینی، در پروژه های بزرگ نفت و گاز همکاری می کند. این قرارگاه از عراق و سوریه تا سریلانکا و کنیا و ونزوئلا سرمایه گذاری دارد و پروژه های عظیم را پیش می برد و حتی خدمات فنی و مهندسی صادر می کند.

^{۱۰} این نهاد به اصطلاح «خیریه» توسط حسین مرعشی (فامیل زن رفسنجانی) تاسیس شد و قاسم سلیمانی و برادرش سهراب سلیمانی هم از هیئت امنای آن بودند.



ارتجاعی جمهوری اسلامی و همتایان آنها در داخل دستگاه جمهوری اسلامی به علت منافع طبقاتی شان با تمام قوا تلاش خواهند کرد تا شالوده های سیستم ستم و استثمار جمهوری اسلامی را حفظ کنند. تمام این طیف مرتجع و ذینفع، خود را مدافع خیزش زن، زندگی، آزادی و مبارزات کارگری و دانشجویی و معلمان نشان می دهند و سیاست دوگانه ای را در قبال مبارزات اجتماعی مردم پیش می برند: از یک طرف، با تمام قوا از روشنفکران مردمی می خواهند که مردم را به «مسالمت جویی» دعوت کنند و نگذارند این امواج مبارزه و مقاومت مردم تبدیل به امواج انقلاب شود (به طور مثال رجوع کنید مناظره عباس عبدی با محمدرضا نیکفر: تقابل یا توافق با حکومت. در کانال آزاد. ۲۱ شهریور ۱۴۰۳، ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۴) و از طرف دیگر، از آن برای «چک و چانه» با باندهای روحانیت، نظامیان و امنیتی ها استفاده می کنند.

حقیقت یک چیز است و بس! جامعه ما هیچ راهی جز سوسیالیسم ندارد. تنها آینده مثبت در تغییر سوسیالیستی واقعی جامعه و در نهایت جهان و استقرار نظام کمونیستی در جهان است. حتا کسانی که فقط دل نگران «سرزمین ایران» هستند باید بدانند که حرکت نظام سرمایه داری یا سیستم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت است که نه فقط ایران بلکه در سراسر جهان، میلیاردها انسان را محکوم به بردگی مزدی و فقر و محرومیت، بی آندگی و نابودی زیست بوم شان کرده است. هیچ راهی برای «کمتر نابرابر» کردن این سیستم وجود ندارد.

ضمیمه:

نظام جمهوری اسلامی ... ساختار اقتصادی

گزیده ای از: برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران (کل سند در وبسایت cpimlm.org)

نظام اقتصادی حاکم بر ایران یک نظام سرمایه داری وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است. در این نظام جهانی، انحصارات عظیم و نهادهای مالی چند کشور قدرتمند امپریالیستی، کنترل اقتصادها و نظام های سیاسی، نه تنها در یک کشور بلکه در سراسر جهان را در دست دارند.

بر اساس تقسیم کار جهانی در نظام امپریالیستی، وظیفه اقتصاد ایران به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، تولید و صدور نفت برای اقتصاد جهانی بوده و کلیت اقتصاد ایران، حول این تقسیم کار با نظام جهانی سرمایه داری تنیده شده است. بنابراین صنعت نفت، صرفاً تولید نفت نیست بلکه شالوده و تداوم دهنده روابط تولیدی سلطه امپریالیستی در ایران است. جمهوری اسلامی، از این ساختار اقتصادی هیچ گسست نکرد و چنین هدفی هم نداشت. برعکس شدیداً اشتباهی ادغام شدن در نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی را داشت و نفت را محور آن قرار داد. جمهوری اسلامی حتا عمیق تر از پیش، اقتصاد ایران را به شبکه نظام جهانی سرمایه داری تحت سلطه امپریالیست ها متصل کرد. در این فرآیند، رژیم تئوکراتیک تلاش کرد با ارجاع به این که سرمایه داری حاکم در ایران اکنون «اسلامی» است، به این ساختار طبقاتی و وابستگی به امپریالیسم، مشروعیت «الهی» ببخشد.

اقتصاد جمهوری اسلامی عمدتاً تحت فرمان های «ولی فقیه» یا خواست دولت مردان جمهوری اسلامی نیست. بلکه در خطوط کلی و تعیین کننده، تحت سیاست ها و فرامین نهادها و مراکز مالی مستقر در نیویورک، فرانکفورت، توکیو، پکن و مسکو، برنامه ریزی کلان شده و کار می کند. به همین علت، قدرت های امپریالیستی بدون نیاز به استفاده از جنگ و اشغال می توانند اقتصاد ایران را با بیرون کردن از چند شبکه روابط اقتصاد جهانی، به زانو درآورند. اقتصاد ایران، تابع قوانین بازار جهانی سرمایه، نهادهای اقتصاد جهانی، نوسانات این اقتصاد و نظام بانکی آن است. از آن جا که رقابت میان قدرت های امپریالیستی (ایالات متحده آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن) مدام در جریان است، این رقابت ها بر اقتصاد ایران نیز تاثیر گذاشته و به از هم گسیختگی بیشتر این اقتصاد دامن می زند. این روابط اقتصادی با خود، روابط سیاسی خاص و ضرورت گردن نهادن به نظام اقتصادی و سیاسی تحت کنترل امپریالیست ها را ایجاد می کند.

اقتصاد ایران تمام علائم رشد و توسعه سرمایه داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را نشان می دهد. اقتصادی است که توسعه و رونق آن، شکاف طبقاتی را بیشتر کرده و توسعه ناکافی اش فقر و محرومیت به بار می آورد. این دو از شاخص های اقتصاد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هستند. اقتصاد سرمایه داری حاکم بر ایران، پیوستگی و انسجام درونی مشابه کشورهای امپریالیستی را ندارد. اعوجاج یکی از مشخصات این اقتصاد است که دائماً بازتولید شده و حاصل وابستگی آن به سرمایه داری امپریالیستی است. رونق در یک بخش اقتصادی عموماً موجب پیشرفت در سایر بخش ها نمی شود. توسعه صنعت و کشاورزی در ایران همواره تابعی از تقسیم کار جهانی و نقش ایران در آن به عنوان تولید کننده نفت برای اقتصاد جهانی بوده است. تمام استانداردها و معیارهای بهره وری اقتصادی از طریق این رابطه اقتصادی که بخشی از رابطه تولیدی حاکم در ایران است به کل اقتصاد کشور وارد شده و دیگر فرآیندهای اقتصادی را نیز تابع معیارها و شاخص های بازار جهانی می کند. بنابراین در اقتصاد ایران یک عقب ماندگی مزمن در صنعت و کشاورزی وجود دارد و خدمات و فعالیت های ساختمانی و اقتصاد انگلی سفته و سهام بازی، دلالی و واسطه گری،

رشد سرمایه‌داری، کلان شهرها را که مرکز رونق اقتصادی‌اند به وجود آورده و مناطق دیگر کشور را به «حاشیه» توسعه اقتصادی رانده است. در نتیجه، کلان شهرها به قطب جاذبه میلیون‌ها دهقان، تولید کننده خرد ورشکسته و جوانان بیکار تبدیل شده‌اند، بدون آن که قادر به ادغام آن‌ها در فرآیند اقتصاد شهری باشند.

آن چه تاکنون گفته شد، خصلت عام اقتصاد سرمایه‌داری در ایران است و حتا اگر رژیم سلطنتی بر جای می‌ماند، کارکرد این اقتصاد، نتایج کمابیش مشابه امروز را به بار می‌آورد. اما این اقتصاد، علاوه بر تمام تضادهای رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، تضادهای خاصی هم دارد که نشئت گرفته از جا به جایی یک رژیم سلطنتی مورد حمایت امپریالیست‌های غربی با یک رژیم اسلام‌گرا است. به این شکل که از یک طرف، اقتصاد سرمایه‌داری ایران به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وصل است و از طرف دیگر، منافع، برنامه‌ها و اهداف استراتژیک ایالات متحده (به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی در خاورمیانه و جهان) با رژیم اسلام‌گرای حاکم در ایران سازگار نبوده است. جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا تلاش کرده‌اند از طریق وابسته شدن به قدرت‌های امپریالیستی دیگر مانند روسیه و قدرت امپریالیستی نوظهور چین که در حال حاضر از رقبای آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی هستند، این تناقض را حل کنند.

اقتصاد جمهوری اسلامی، دو قطبی فقر و ثروت بسط یابنده تولید می‌کند. در یک قطب، قشر اندکی از رفاه اقتصادی قابل مقایسه با قشرهای مرفه در کشورهای سرمایه‌داری غرب برخوردارند و در قطب دیگر، با دریای عظیم فقر و ثروت، مناطق مختلف ایران را نیز به مناطق ثروتمند و محروم تقسیم کرده است. از کسب علم، هنر و فرهنگ است، مواجهیم. این دو قطبی فقر و ثروت، مناطق مختلف ایران را نیز به مناطق ثروتمند و محروم تقسیم کرده است. چند کلان شهر، مرکز انباشت ثروت و امکانات هستند و باقی کشور، به ویژه مناطق مربوط به ملل تحت ستم، در رکود و رخوت اقتصادی و ضعف ساختارهای بهداشتی، آموزشی، علمی و فرهنگی دست و پا می‌زنند. فساد اقتصادی در شکل غارت منابع مالی، زمین، دریا، کوه و جنگل، جزئی لاینفک از اقتصاد جمهوری اسلامی است. با هر دم و بازدم این اقتصاد، شمار عظیمی از جوانان بی آینده و بیکار به وجود می‌آید و ضربه ای دیگر به محیط زیست وارد می‌شود.



شکل گیری قشر سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا در بورژوازی ایران

اسلام‌گرایان تحت رهبری خمینی از قدرت سیاسی خود استفاده کردند تا تبدیل به قشر جدیدی از کلان سرمایه‌داران شوند. با استقرار جمهوری اسلامی، انتقال ثروت‌های دولتی و ثروت تحت مالکیت سرمایه‌داران و زمین داران بزرگ زمان شاه به مراکز قدرت و نهادهای مالی محل تجمع این قشر جدید در بورژوازی ایران و ایجاد انحصارهای بزرگ اقتصادی آغاز شد. بانک‌ها، کارخانه‌ها، زمین‌ها و اماکن شهری و اراضی کشاورزی روستائی در دست نهادها و بنیادهای وابسته به دایره قدرت، متمرکز شد. کنترل و مدیریت کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها و شیلات و غیره میان بنیادها و نهادهای تازه تاسیس و مکتبی توزیع شد. درآمد حاصل از نفت میان این نهادها و موسسات تقسیم شد. دست انداختن به اراضی شهری و درآمدهای ناشی از آن از طریق انتصاب شهرداری‌ها، کنترل بنادر و راه‌های ترانزیت، فصل دیگری از این توزیع بود. کلان سرمایه‌داران اسلام‌گرا به مرور خود را در مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ سازمان دادند. مهم‌ترین منبع شکل‌گیری این قشر سرمایه‌داران اسلام‌گرا آن جا بود که اهرم‌های دولت و اداره و مدیریت روابط تولیدی امپریالیستی میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. نماینده رژیم جدید، بر سر میز اوپک نشست و روابط اقتصادی امپریالیستی در لباس صنعت نفت و تزریق سرمایه امپریالیستی به این اقتصاد در شکل درآمدهای نفتی، تداوم یافت. این قشر، در چارچوب روابط تولیدی امپریالیستی و با تکیه بر آن است که مالکیت خصوصی را بر کلیت خاک و دیگر منابع طبیعی ایران و کنترل نیروی کار اعمال می‌کند.

این فرآیند شکل گرفتن یک قشر جدید از طبقه بزرگ سرمایه‌دار در ایران از طریق «انقلاب اسلامی» بود.

پژواک خیزش ژینا: حجاب اجباری و جمهوری اعدام را دفن خواهیم کرد!

دومین سالگرد قتل ژینا به دست جمهوری کشتار و اعدام است! خیزش «زن، زندگی، آزادی» به خونخواهی ژینا برخاست، اما به سرعت به فریاد کل جامعه علیه این رژیم دین‌مدار فاشیست تبدیل شد. خیزش ژینا، جنایت‌های جمهوری اسلامی علیه زنان را که حجاب اجباری نماد آن است، به ادعای عمومی برای سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل کرد. این خیزش کراهت و رذالت ضد مردمی جمهوری اسلامی را به آگاهی عمومی در کل کشور تبدیل کرد، تا حدی که حتی باعث ریزش در پایه‌های رژیم شد و میلیون‌ها نفر آدم‌مردد و ناآگاه را از آن دور کرد. این رژیم، جان بسیاری از عزیزانمان را در خیابان‌ها و کمین‌گاه‌ها گرفت، سرشان را بالای دار بُرد و هزاران عزیز دیگر را اسیر کرد. با این وصف، هنوز از درد ضربات خیزش ژینا به خود می‌پیچد و جناح‌های مختلف آن در دالان‌های قدرت، بر سر اینکه بالاخره با «زنان» چه باید بکنند، به روی هم پنجه می‌کشند.

ضربه خیزش ژینا به رژیم حاکم چنان سخت بود که حتی پس از سرکوب خونین خیزش به دست نیروهای نظامی سپاه و اوباش بسیجی و حزب الهی و عمامه به سرها، پژواک آن کل انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۳ را تحت تاثیر قرار داد. رأس هرم قدرت، یک بار دیگر جناح‌هایی را که از خود رانده بود به کار گرفت تا عوام‌فریبی کنند و به دروغ به مردم بگویند «نظام» تصمیم گرفته در مقابل مردم «عقب‌نشینی» کند. خاتمی مفلوک تحت لوای تأیید پزشک‌های دوباره با نظام «آشتی» کرد؛ کروی از حصر پیام آشتی فرستاد و مشاورانش مثل عباس عبدی صحنه‌گردان رنگ و لعاب زدن بر چهره مخوف جمهوری اسلامی شدند. سلبریتی‌های ایدئولوژیک رژیم (از عباس عبدی تا مسیح مهاجر و مهدی نصیری و زیدآبادی و امثال اینها) به ظاهر علیه سخت‌گیری نظامی - امنیتی در مورد حجاب حرف می‌زنند. اینها سعی می‌کنند یک پیشان را در داخل نظام فاشیستی نگاه دارند و یک پیشان را در میان «مخالفین» جمهوری اسلامی. این جماعت ریاکار اکنون دیگر خود را «اصلاح‌طلب» هم نمی‌دانند بلکه عبای «پوزیسیون» بر تن کرده‌اند. اما همه می‌دانند که بخشی از سوخت و ساز «نظام» و سخنگویان فکری و سیاسی جناح‌های قدرتمند در حکومت اند و از همه مهم‌تر این که در حرف و عمل ثابت کرده‌اند هرگز از خصلت و سنت جنایت و آدم‌کشی جمهوری اسلامی عقب نخواهند نشست.

ما در یک جنگ داخلی علیه حکومتی هستیم که جهل و خرافه دینی را دست در دست فقر و محرومیت به مردم ما تحمیل می‌کند؛ جوانان را در اعدام‌های سیاسی و غیر سیاسی به قتل می‌رساند؛ هر ۵ ساعت یک جوان از قشرهای تهیدست جامعه را اعدام می‌کند و چنان پست و فرومایه است که نسل کشی اسرائیل در غزه را برای خود فرصت و آزادی عمل برای تشدید سرکوب زنان و افزایش اعدام‌های سیاسی و غیر سیاسی کرده است. حکومت، همه این ستم‌ها را به طور مضاعف بر سر مردم کرد و بلوچ و عرب و افغان و دیگر ملل تحت ستم ما آوار می‌کند و حتا زیست بوم حیاتی ما را به تاراج می‌برد. این حکومت، بازیگر هر جنگ کثیف و ضد مردمی در خاورمیانه بوده و در همراهی با قدرت‌های امپریالیستی «غرب» و «شرق» به نابودی سه کشور سوریه و عراق و افغانستان و آوارگی ده‌ها میلیون نفر از مردم این کشورها خدمت کرده است. پیش زمینه همه این جنایت‌ها، حبس و کشتار زندانیان سیاسی، دگراندیشان و مبارزان چپ و کمونیست در دهه ۱۳۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بود. اینها فقط بخشی از کارنامه ننگین جمهوری اسلامی و کلیه کارگزاران آن، به ویژه علی خامنه‌ای است!

سرنگونی انقلابی این دولت یک ضرورت عاجل است که باید از سوی مردمی آگاه و مصمم، پاسخ بگیرد. جمهوری اسلامی علیه مردم می‌جنگد اما در درون خودش نیز جنگ است! تخاصمات درون حکومت چنان حاد است که قرار است یکی از ماموریت‌های عمده پزشک‌های برقراری «آتش بس» درونی باشد. اما بسته شدن شکاف‌های متعدد درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی تقریباً غیرممکن است. زیرا جمهوری اسلامی علاوه بر این که با چالش‌های حل‌نشده داخلی مواجه است، در صحنه بین‌المللی در گرداب تضادهای سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی افتاده و به شدت در روند رقابت‌های تند میان امپریالیست‌های غربی با سرکردگی آمریکا و امپریالیست‌های روسیه و چین، ادغام شده است. همین واقعیت، شکاف‌های درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را به حدی رسانده است که حتا یکدیگر را سر به نیست می‌کنند.

از هم گسیخته شدن صفوف جمهوری اسلامی یکی از عوامل بسیار مثبت در راه سرنگون کردن آن است. اما، دیدن تضادهایی که پایه نظام مند این شکنندگی فزاینده است و محاسبه آن در نقشه‌های کوتاه مدت و بلند مدت مبارزاتی، بدون داشتن هسته‌ای از انقلابیون کمونیست که در درک و به کار گرفتن علم کمونیسم نوین تعلیم یافته اند ممکن نیست. کمونیسم نوین که تکامل مارکسیسم توسط باب آواکیان است، به علت همین تکامل یافتگی، تنها علمی است که به کمک آن می‌توان صحنه معاصر سیاست و صف آرایی و حرکت نیروهای مختلف طبقاتی را در دنیا و هر کشور مشخص فهمید و با وجود پیچیدگی‌های بیسابقه در اوضاع، مسیر تغییر انقلابی را ترسیم کرد و عملاً گشود.

به علاوه، هرچقدر هم که جمهوری اسلامی ضعیف تر و نامشروع تر و بی پایه تر شود، اگر ضعف‌های موجود در جبهه مردم تبدیل به قوت نشود، آینده مثبتی در انتظارمان نخواهد بود. بلند شدن موج وار خیزش‌ها و به هم پیوستن آن‌ها، بسیار مهم است، اما برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و تضمین استقرار بدیل واقعا متفاوت، کافی نیست. این واقعیتی است که به طور علمی و با جمع‌بندی از همه انقلاب‌ها و خیزش‌های گذشته و معاصر اثبات شده و حل این معضل بخش مهمی از نظریه پردازی کمونیسم نوین است. بنابراین باید ضعف‌های خودمان را شناسایی کنیم و بر آنها فائق بیاییم. می‌توان بر سه ضعف اساسی که برطرف کردن آنها دارای الویت است دست گذاشت.

ضعف اول: آگاهی نازل در مورد این که به جای جمهوری اسلامی چه دولت و جامعه ای را بنا خواهیم کرد که بنای آن هم ممکن باشد و هم در کلیه جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بنیاداً متفاوت از جمهوری اسلامی باشد. آن چه در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» تدوین شده است، تقریباً ناشناخته است و این ضعف عظیم فکری مانع از شکوفا شدن انرژی و ابتکار عمل مردم برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی می شود.^۱

ضعف دوم، ما یک سازمان حزبی قوی که مردم را در سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین رهبری کند، نداریم. منظور از «قوی» این است که دارای ستون فقراتی از انقلابیون کمونیست باشد که علم کمونیسم نوین را می شناسند و می توانند از آن مانند ابزار دقیق علمی برای حل پیچیدگی های گوناگون فکری و عملی و سازمانی انقلاب استفاده کنند و توانایی آن را دارند که به نوبه خود ده ها و صدها و هزاران نفر دیگر را هم با این علم و به کار بست آن تعلیم دهند و حول نقشه راه انقلاب سازمان دهند. بدون کمونیسم نوین و بدون داشتن سازمان حزبی قوی متکی بر کمونیسم نوین، در صحنه پیچیده مبارزه طبقاتی که علاوه بر سرکوب امنیتی وحشتناک، فکرسازان رژیم دائما فکرسازی می کنند و افکار خود را با استفاده از منابع عظیمی که در اختیار دارند تبدیل به افکار مسلط در میان مردم می کنند، بیشمارانه در مورد کمونیسم و تاریخ انقلاب های کمونیستی دروغ پردازی می کنند، هیچ شانس برای تغییر معنادار و واقعی نخواهیم داشت.

جامعه ما بر سر یک دوراهی ایستاده است: انقلاب از طریق سرنگون کردن این حکومت و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین، یا آینده های بسیار بدتر از آنچه اکنون تجربه می کنیم. آینده بدتر می تواند با جمهوری اسلامی یا بدون آن و تحت حاکمیت رژیم های «لیبرال»، «سلطنتی»، «مشروطه» یا «جمهوری» باشد. در هر حالت، در غیاب یک انقلاب واقعی، شالوده های سیستم سرمایه داری که جمهوری اسلامی از آن ارتزاق می کند، دست نخورده خواهد ماند و کارکرد خودکار آن لاجرم ستم و استثمار را تشدید خواهد کرد، فارغ از اینکه چه حکومتی در رأس باشد. نیروهای سرمایه داری - از جمله برخی مراکز قدرت در جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان و امپریالیست های آمریکایی و اروپایی - خود را مدافع خیزش زن، زندگی، آزادی و مبارزات کارگری، دانشجویی و معلمان نشان می دهند! اما آن ها به این جنبش ها تا آن حد نیاز دارند که بتوانند با جمهوری اسلامی به «چک و چانه» بپردازند: چک و چانه ای که برای اکثریت مردم ذره ای منفعت ندارد و حتی تله های مهلک هستند.

جامعه ما هیچ راهی جز سوسیالیسم ندارد. تنها آینده مثبت در تغییر سوسیالیستی جامعه و در نهایت جهان و استقرار نظام کمونیستی در دنیا است. حتی طبقه متوسط (خرده بورژوازی) و کسانی که فقط دل نگران «سرزمین ایران» هستند باید بدانند که حرکت نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت، نه فقط گروه های مختلف پرولتری بلکه قشرهای مهمی از طبقه متوسط را نیز از بین می برد و در حال نابود کردن کل کره زمین است. هیچ راهی برای «کمتر نابرابر» کردن و «کمتر مخرب» کردن این سیستم وجود ندارد. چنین امری در سرمایه داری غیرممکن است و کمونیسم نوین به تفصیل آن را به طور علمی بر مبنای مستندات گسترده ثابت کرده است.

خیزش ژینا خدمات بزرگی به مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی کرد. در عین حال، یک واقعیت حیاتی را در مورد تمام دنیا به تصویر کشید: ستم بر زنان در ابعاد جهانی، زنان را به باروتی آماده اشتعال تبدیل کرده است. در واقع، قیام زنان در هر گوشه جهان علیه ستمی که سیستم سرمایه داری دائماً تولید و به ابعاد آن می افزاید، نشانه ویژه ای از پایه های مادی انترناسیونالیسم است. انترناسیونالیسم یعنی این که سیستم سرمایه داری همه بشریت را به یکدیگر پیوند زده و در اسارت نگاه می دارد: ما همه با هم آزاد می شویم یا هیچ کس آزاد نمی شود.

میلیون ها نفر در ایران، آزادی را زمزمه می کنند. اما مساله فوری این است که آیا آنان به این درک آزادی بخش خواهند رسید که باید از بحران هایی که پایه های نظم کهنه اجتماعی را به لرزه در آورده برای انقلاب استفاده کنیم و این رژیم را سرنگون و به جای آن جمهوری سوسیالیستی نوین را برقرار کنیم؟ یا باز هم ستمگران و استثمارگران آزادی خواهند داشت تا به شکلی این رژیم را تداوم بخشند یا با چیزی شبیه به آن جایگزین کنند؟ فاجعه ای مانند ۱۳۵۷؟!

حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

۲۵ شهریور ۱۴۰۳

^۱ اصول عام این «قانون اساسی» توسط باب آواکیان برای جوامع سوسیالیستی نوین که در موج جدید انقلاب های کمونیستی بنا خواهند شد، از طریق کاری با دقت علمی فوق العاده بالا، طی فرآیندی طولانی انجام شده و حاصل چند رشته کار بسیار مهم است. مانند، جمع بندی از دستاوردها و شکست های جوامع سوسیالیستی قرن بیستم در روسیه (۱۹۱۷-۱۹۵۴) و چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶)، یادگیری از تفکراتی که طی نیم قرن گذشته حول آن تجارب پردازش شده است و همچنین توجه به این که جهان نسبت به قرن بیستمی که آن انقلاب های کمونیستی به پیروزی رسیدند، دست خوش تغییرات عظیم شده است و برای پیروز شدن نمی توان همان راهی را «تکرار» کرد که آنها رفتند. اصول تبیین شده باب آواکیان، توسط حزب کمونیست ایران (م.ل.م) با توجه به ویژگی های ایران، در نگارش پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به کار برده شده است. این «قانون اساسی» اصول کلی و خصائل و کارکردهای جامعه سوسیالیستی را با وضوح و دقت ترسیم کرده است و در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی، صدها هزار و میلیون ها نفر حول آن بحث و جدل کرده و به بهتر و علمی تر شدن آن کمک خواهند کرد.

خطاب به قشر متوسط جامعه

(امثال، دانشجویان و استادان دانشگاه‌ها و هنرمندان و دانش پژوهان و متخصصین ...)

گزیده ای از کتاب «علم و انقلاب» در مصاحبه با آردی اسکای بریک^۱

اسکای بریک می گوید پیام اش به این قشر ساده و خلاصه این است:

انقلاب به شما نیاز دارد. با آن همراه شوید. به آن بپیوندید. از وجدان و باورهایتان پیروی کنید. اولین نکته اینست که نباید بی تفاوت باشید. باید دغدغه تان باشد که در اطرافتان چه می گذرد. اگر هرباری که یک جوان غیر مسلح سیاه یا رنگین پوست توسط پلیس کشته می شود **عصبانی می شوید**، اگر تعداد بی سابقه افرادی که در این کشور در حبس دسته جمعی هستند **آزارتان می دهد**، اگر این واقعیت **آزارتان می دهد** که زنان آنقدر سرکوب و تحقیر شده و به کمتر از انسان تقلیل داده می شوند و عملاً تفاوتی با برده‌های بی هویت ندارند، اگر نابودی محیط زیست **آزارتان می دهد**، اگر جنگ‌های خانمانسوزی که در سراسر دنیا به اسم شما انجام می شوند **آزارتان می دهد**، اگر این واقعیت **آزارتان می دهد** که مهاجرین «غیرقانونی» خوانده شده و تحت تعقیب و آزار و حبس قرار گرفته و به قتل می رسند صرفاً به این خاطر که در جستجوی یک زندگی بهتر هستند و از شرایط هولناکی که توسط نظام امپریالیستی ایجاد شده گریخته اند؛ اگر با وجود آن که خودتان زندگی راحتی داشته و این مصائب را شخصاً تجربه نکرده‌اید، اما غم این همه ستم‌های بزرگ و شرایط غیر قابل تحمل را در دل دارید و **برایتان مهم است** که چرا این مسائل به طور پیوسته و در چنین سطح وسیعی ادامه دارند، در اینصورت شرط اول و اساسی را کسب کرده‌اید. پس اگر این‌ها برایتان واقعاً اهمیت دارد، قدم به میدان بگذارید! در تحلیل‌های ارایه شده به ویژه تحلیل‌های باب آواکیان درباره ریشه همه این بدبختی‌ها کند و کاو کنید. عمیق بشوید. با دوستان و خانواده‌تان درباره آن‌ها بحث کنید. چیزهایی را که درک نمی کنید یا با آن‌ها موافق نیستید به چالش بکشید. افکار خودتان را وارد بحث کنید و حول آن‌ها جدل کنید. به تبلیغ و ترویج آن قسمت‌هایی که موافق هستید کمک کنید. در واقع، حتی وقتی با آن‌ها موافق نیستید به پخش آن‌ها کمک کنید برای این که تبدیل به موضوع بحث گسترده در سطح جامعه شوند. چون به همان دلیلی که قبلاً گفتم این نوع بحث‌های محتوادر باید به طور گسترده در جامعه بحث شود.

... این روزها خیلی از این‌ها {افراد قشر متوسط} من را ناامید می کنند، با مسائل به صورت سطحی برخورد می کنند، استانداردهای خیلی پایینی دارند و نقطه حرکتشان غالباً «من» است و برایشان چندان اهمیتی ندارند که با مبارزه همراه شوند. می‌خواهم آن‌ها و به ویژه جوانان این قشر را به چالش بکشم که بیدار شوند و به این راه بپیوندند. کمی زحمت بکشید، در مسائل کند و کاو کنید. می‌توانید خدمات زیادی بکنید، می‌توانید با توانایی‌ها و ایده‌هایتان کمک‌های زیادی بکنید. ما درباره انقلابی که شامل شما نمی‌شود صحبت نمی‌کنیم. ما درباره انقلابی صحبت می‌کنیم که بی شک شما باید بخشی از فرایند آن و بخشی از ساختن جامعه جدید باشید و خیلی جدی نیاز داریم که قشرهای متنوع جامعه متحد شوند: توده‌های مردم از طبقات محروم، از محله‌های فقیر نشین شهر، استادان دانشگاه و دانشجویان، و هنرمندان و دانشمندان.

و شما! شما دانشمندان **همکاران من**، شما کدام طرف ایستاده‌اید؟ قدم به میدان بگذارید! باید خیلی هیجان زده بشوید که کسی پیدا شده که به واقع روش‌های علمی را به صورت پیوسته و دقیق به کار می‌بندد تا به این مسئله پاسخ بدهد که چگونه می‌توان جامعه را در جهتی عادلانه و خوب که به نفع اکثریت بشریت باشد، تغییر داد. چنین چیزی باید روی میز شما جای بگیرد!

روش‌های علمی، صرفاً محدود به کار در رابطه با دنیای طبیعی نیست. جامعه بشری هم مثل هر چیزی دیگری بخشی از واقعیت مادی است. {جامعه بشری} هم به اندازه هر چیز دیگری در دنیای طبیعی، ماده در حرکت است (matter in motion). بنابراین اگر می‌خواهیم جامعه را در جهتی بهتر تغییر بدهیم، باید روش‌های علمی را به کار بگیریم. زیرا، با مشتکی نظرات سطحی ذهنی گرایانه یا با نظرات نسبی گرایانه در مورد حقیقت به عنوان موضوع روایت‌های من و تو و یا با شروع کردن از سیاست‌های هویتی، چنین کاری ممکن نیست. این روزها، آدم‌های زیادی در دانشگاه‌ها ایده عینی بودن (objective) حقیقت و این که حقیقت می‌تواند در یک پروسه علمی مبتنی بر شواهد، کشف شود را رد می‌کنند. این افراد استدلال می‌کنند که یک «روایت» فردی به همان اندازه معتبر است که یک روایت دیگر.

این افراد استدلال می‌کنند که راه مبارزه و حل مشکلات جامعه و تمایزات اجتماعی این است که نقطه عزیمت همگی «سیاست‌های هویتی» باشد. یعنی، همگی، منافع مفروض بخشی از جامعه یا «هویت» این یا آن بخش را به عنوان نقطه عزیمت گرفته و آن را پیش ببرند. مثلاً «فقط زنان» یا «فقط مردم رنگین پوست» یا «فقط مردم جهان سوم» و غیره. اما واقعاً ما نباید این‌طوری در مقابل هم قرار بگیریم و نباید اجازه دهیم ما را به چنین اردوگاه‌های کوتاه نظرانه‌ای تقسیم کنند. بزرگترین مشکلات جامعه و دنیا پایه‌های مادی عمیق تری دارند! این‌ها را باید به صورت نظام مند

^۱ در اوایل سال ۲۰۱۵ نشریه‌ی «انقلاب» مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک داشت. این مصاحبه طیف گسترده‌ای از مسائل را در برمی‌گیرد. کل کتاب «علم و انقلاب» در وبسایت حزب موجود است: cpimlm.org

کشف کرد. از جمله، باید ریشه‌های مشترکشان را تشخیص داد. لطفاً دست بردارید از این روش‌های غیر علمی! از روش‌هایی که دارای دقت علمی هستند استفاده کنید تا عمیق‌تر ماهیت مشکلات را کندوکاو کنید و مسیرها و راه‌حل‌های ممکن برای ایجاد یک دنیای بهتر برای همه را کشف و ارزیابی کنید. به این راه بپیوندید. از حضور شما در این فرآیند انقلابی استقبال خواهد شد....

... آیا خیلی بد است که بفهمید برای مدت طولانی نگاهتان به اوضاع، غلط بود؟ اتفاقاً، کشف این واقعیت باید الهام بخش باشد. یکی از چیزهایی که دانشمندان علوم طبیعی اغلب درباره آن بسیار هیجان زده می‌شوند، کشف یک خطا، کشف یک عیب، کشف زاویه غلط نگاهی که برای مدت زیادی حاکم بود. چرا این مسئله {کشف خطاها} اینقدر هیجان‌انگیز است؟ هیجان‌انگیز است چون، ابعاد کاملاً جدیدی را برای {درک حقیقت} مسئله اضافه می‌کند. شما در طی این پروسه چیزهای جدید می‌آموزید. از جمله، با کشف این مسئله که چرا قبلاً اشتباه می‌کردید: نه صرفاً کشف این که قبلاً اشتباه می‌کردید بلکه کشف این مسئله که **چرا** اشتباه می‌کردید. شما با دنبال کردن نتایج و پیامدهای این کشف، به حل مسئله نزدیکتر می‌شوید.

برای مثال، با به کارگیری رویکرد علمی در عرصه اجتماعی، شما ممکن است کشف کنید که سوء برداشتهای راست آزمایی نشده زیادی درباره محتوای حقیقی **سوسیالیسم و کمونیسم** داشته‌اید، سوء برداشتهایی درباره خصلت واقعی موج اول انقلاب‌های سوسیالیستی در شوروی و چین، در مورد چالش‌ها و مشکلات واقعی که در مقابلشان قرار داشت، و در مورد این که دستاوردهای واقعی و همچنین نقصان‌های این اولین گام‌ها در ساختمان سوسیالیسم چه بودند، داشته‌اید. ممکن است در مدرسه به شما «گفته باشند» که این‌ها جوامع وحشتناکی بودند؛ همه چیز در آن‌ها فاجعه بار بود و مردم رنج و عذاب‌های وحشتناکی کشیدند. و احتمالاً شما هم دست به تحقیق در این باره زده‌اید چون، **فرض کرده‌اید** که این حرف‌ها حقیقت دارند و این‌ها چیزهایی هستند که به اصطلاح «همه می‌دانند». در هر حال، به جای این که یک روش نظام مند و رویکرد علمی در پیش بگیرید و از درون شواهد و مدارک، الگوی حقیقی مسئله را کشف کنید، بر آگاهی پوپولیستی رایج و تبلیغات کسانی که در راس جامعه نشسته‌اند، تکیه کردید. ولی این مسئله واقعاً قابل قبول نیست. **در چنین رویکردی هیچگونه صداقت روشنفکری موجود نیست.** نمی‌توانید کورکورانه به خاطر این که «همیشه شنیده‌ام» و «همه می‌دانند» فرض کنید این حرف‌ها که تجربه نخستین انقلاب‌های سوسیالیستی وحشت محض بود و مائو یک هیولا بود، حقیقت دارد. **پس اینجا تفکر انتقادی چه می‌شود؟ مسئولیت اجتماعی روشنفکر چه می‌شود؟...**

بعضی وقت‌ها آدم‌ها، به ویژه کسانی از قشرهای روشنفکر، نگران آن هستند که انقلاب سوسیالیستی و حرکت در سمت کمونیسم، ممکن است طراوت و سرزندگی را از امور و از آدم‌ها، به خصوص آدم‌هایی مانند خودشان بگیرد. نگران این هستند که این انقلاب ممکن است محدودیت‌های زیادی بر آن‌ها و کارشان اعمال کند و به طور کلی نشاط و سرزندگی را از ذهن‌ها، از دنیای اندیشه، دنیای تجربه و نوآوری بگیرد. اما این هم پنداشت غلط و افترا بی‌بیش نیست.

کافیست آثار آواکیان را بخوانید تا حس عمیق‌تری از جامعه پویا و سرزنده‌ای که او ترسیم می‌کند به دست بیاورید و بفهمید در آن جامعه چه باید بکنیم تا پایه‌های مادی شکوفایی کنجکاو روشنفکرانه، تجربه کردن، تحقیق، کشف و نوآوری عملاً در سطوح و ابعاد بزرگتر و گسترش‌یابنده‌تر به وجود آید و این کار را چگونه انجام دهیم که در نهایت به بشریت خدمت کند، اما محدود کننده و خفقان آور نباشد. با شیوه‌ای که اجازه حرکت در جهت‌های مختلف و دنبال کردن پروژه‌های پژوهشی و هنری و غیره را که ممکنست دست آخر ثمره‌ای هم نداشته باشند را می‌دهد-- پروژه‌هایی که قبل از اتمامشان نمی‌توان گفت که نتیجه‌شان چه خواهد بود. ممکن است به هیچ چیزی منجر نشوند و به بن بست بخورند. ولی همه این‌ها بخشی از توسعه دادن علم و فرهنگ به صورت عمومی است. با سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان، در واقع پژوهشگران در سطحی گسترده امکان تجربه کردن و کشف کردن را خواهند داشت بدون این که کارشان محدود شود به تولید نتایج قابل لمس یا نتایجی که کوتاه نظرانه فرموله شده‌اند زیرا این کار، جامعه را عقیم و خفقان آور می‌کند.

آدرس‌های ما:

www.cpiilm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpiilmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpiilm1380

درباره گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - بخش دوم

واقعیت کمونیسم چیست؟

زیربنای اقتصادی، در نهایت تعیین کننده روبنای سیاسی و فرهنگی و افکار حاکم است

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «گشایش ها، گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - یک چکیده پایه ای» نوشته باب آواکیان است.

در بخش اول، شکل خاص کار اجتماعی در سرمایه داری را توضیح دادیم. سرمایه «چیز» نیست بلکه یک رابطه اجتماعی است - یک رابطه اجتماعی استثمار و ستم. این رابطه اجتماعی یعنی استثمار کار مزدی است که شکل خاص استثمار در نظام سرمایه داری و منبع ارزش اضافه و سود در این نظام است. گفتیم که کار اجتماعی در سایر فرم‌اسیون‌های اجتماعی ماقبل سرمایه داری نیز موجود بوده اما تنها در سرمایه داری است که با تبدیل «نیروی کار به کالا»، کار خاص (مثلاً، کار خیاطی، نجاری، حفاری، ...) تبدیل به کار عام شده است که با ساعت کاری قابل اندازه گیری است. علی‌رغم اینکه اقتصاددانان بورژوازی، نیروی کار را صرفاً یک «هزینه تولید»، یک «نهاده دیگر» در کنار ماشین آلات و مواد خام محسوب می‌کنند، واقعیت این است که نیروی کار در فرآیند تولید یک کالای ویژه است که به مثابه سرمایه متغیر به کار رفته در تولید، سرچشمه تولید ثروت در این نظام است، یعنی استثمار کسانی که به قول مارکس، کارشان «ثروت بیگانه» را می‌آفریند. همان‌طور که می‌دانیم، سرمایه ثابت، به ماشین آلات و مواد خامی گفته می‌شود که در فرآیند تولید، کارگر با آن‌ها کار می‌کند. این‌ها، خودشان محصول کار قبلی هستند و «کار مرده» محسوب می‌شوند. یک جنبه دیگر از روابط تولیدی سرمایه داری آن چیزی است که مارکس در این رابطه فرموله کرد و گفت، «تحت سرمایه داری کار مرده بر زنده سلطه می‌یابد». بدان معنی که وقتی کارگران وارد پروسه تولید می‌شوند، اساساً به عنوان زنده ماشین و تحت سلطه ماشین که خودش محصول کار قبلی است، به کار گرفته می‌شوند. همه چیز در اطراف ما از کالاهای مصرفی تا خدمات و ابزار تولید و همه چیز، محصول کار اجتماعی هستند. در هر مبادله‌ای آنچه مبادله می‌شود (بین پول و کالا) میزانی از این کار اجتماعی است. هر ماشین آلاتی، کار مرده است. فرقی نمی‌کند این ماشین آلات اکنون با فن آوری بسیار بالاتر از زمان مارکس تولید می‌شوند، باز هم واقعیت همان است، یعنی هوش مصنوعی نیز نوعی کار مرده است که بر نیروی کار انسان یا کار زنده تسلط می‌یابد. آن طبقه از مردمی که این ماشین آلات و فن آوری را تولید می‌کنند، خودشان تحت سلطه آن‌ها در می‌آیند و این یک بیان اساسی از شرایط استثمار آنان است.

در این بخش و در ادامه بحث قبل، به شالوده‌های ماتریالیستی مارکسیسم که آن را به مثابه علم حائز اهمیت می‌کند، خواهیم پرداخت. یعنی این واقعیت که زیربنای اقتصادی همه جوامع بشری در طول تاریخ، در نهایت تعیین کننده روبنای سیاسی و فرهنگی و افکار حاکم است و تاکید بر شکل خاص کار اجتماعی در سرمایه داری یعنی استثمار کار مزدی نیز دقیقاً به همین علت است. این یکی از نکات اساسی ماتریالیسم دیالکتیک است که نه تنها بطور عموم ناشناخته است بلکه حتی در بین نظریه پردازان اصطلاحاً چپ نیز به درستی درک نشده است. به همین دلیل است که ما مدام با انواع و اقسام طرح‌های رفرمیستی روبرو هستیم که تحت نام «واقع بینانه» و «ممکن» بودن، خواهان تغییر برخی سیاست‌ها در روبنا هستند، در حالیکه زیربنای اقتصادی سرمایه داری را دست نخورده نگاه می‌دارد. طرح‌هایی که نهایتاً نتیجه‌ای جز هرج و مرج بیشتر (حتی بیشتر از هرج و مرج متعارف جامعه سرمایه داری) و فروپاشی روبنای سیاسی مذکور ندارند، زیرا روبنا و زیربنا نمی‌توانند برای مدت زیادی بر هم منطبق نباشند به عبارت دیگر نمی‌توان روبنای سوسیالیستی بر زیربنای سرمایه داری سوار کرد. چنین تلاش‌هایی همواره شکست خورده و از همین شکست‌ها برخی نتیجه می‌گیرند که پس آلترناتیو «چپ‌ها» کار نمی‌کند! در صورتی که آنچه این شکست‌ها ثابت می‌کند، دقیقاً همین مولفه مهم درک علمی مارکسیستی است: رابطه زیربنا و روبنا.

بطور مثال حتی اگر حکومتی پیدا شود که بخواهد در چارچوب همین سیستم، از درآمدهای حکومت استفاده کرده و «حق خوردن» یا به طور کلی نیازهای اولیه زندگی همه مردم جامعه را تأمین کند، روابط اساسی و دینامیک‌های سرمایه داری (از جمله گرایش درونی سرمایه به انبساط یافتن که به شکل رقابت، بیرونی می‌شود)، آن‌هم نه صرفاً در داخل یک کشور خاص بلکه در مقیاس جهانی - به این دلیل که سرمایه اکنون در مقیاس جهانی کار می‌کند و همه کشورها را در بافت سرمایه داری امپریالیستی تنیده شده‌اند - این تلاش‌ها را محدود و تضعیف کرده و در نهایت از بین خواهد برد. حتی تغییرات کوچک و قسمی در روابط اجتماعی و حقوق مدنی که بواسطه خود حرکت سرمایه داری و ضرورت‌هایش مثلاً در موقعیت زنان در چند دهه اخیر ایجاد شده است، در این چارچوب تحمل نمی‌شود و به واکنش‌هایی همچون عروج فاشیست‌هایی منجر شده که بدنبال بازگشت سفیدسالاری و مردسالاری عریان هستند. زیرا این تغییرات روبنایی در تضاد با زیربنای مبتنی بر استثمار سرمایه داری قرار دارد و این تضاد الزاماً تکانه‌ها و بحران‌هایی را خلق می‌کند. نیاز به تغییر از همه منافع جامعه فریاد می‌کشد اما آیا این تغییر به شکل منطبق کردن روبنا به طرز فاشیستی و سرکوبگرانه بر زیربنای سرمایه داری بروز خواهد یافت یا به شکل کسب قدرت سیاسی سوسیالیستی در روبنا و تغییر زیربنا به شیوه تولید سوسیالیستی؟

باب آواکیان در رابطه با ناکامی تغییرات رفرمیستی در روبنا در عین حفظ زیربنای سرمایه دار و هرج و مرج حاصل از آن می‌گوید که چنین نتیجه‌ای، «چیز دیگری را هم نشان می‌دهد و آن اینکه شما نمی‌توانید این کار را تدریجی پیش ببرید یعنی، بدون کسب قدرت سیاسی در روبنا، از

طریق مغلوب کردن و درهم شکستن نهادهایی که با خشونت دیکتاتوری طبقه سرمایه دار را اعمال می کنند و پس از آن استقرار نهادهای انقلابی که ابزار ضروری برای تغییر بنیادین زیربنا را فراهم می کنند، و این کار با مصادره سرمایه های کلان و اجتماعی کردن ابزار تولید اصلی اقتصاد و دفاع از انقلاب در مقابل تلاش های نیروهای خارجی یا «داخلی» که می خواهند انقلاب را سرنگون کنند، شروع می شود.^۱

زیربنای اقتصادی یا «شیوه تولیدی» جامعه - این که جامعه چگونه تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی را سازمان داده و مردم را قادر به بازتولید می کند - مختصات نهادها و فرآیندهای سیاسی و خصلت افکار و فرهنگ حاکم را تعیین خواهد کرد.

همانطور که گفتیم نیروی کار نوع خاصی از کالا است و برخلاف دیگر عوامل تولید می تواند ارزشی بیشتر از ارزش به کار گرفتن خودش در پروسه تولید، بیافریند (سرمایه متغیر برخلاف سرمایه ثابت). استثمار پرولتاریا یعنی تصاحب ارزش اضافه تولید شده توسط سرمایه داران - که در جهان امروز کمتر «فردی» هستند بلکه به شکل شرکت ها و بنگاه ها و دیگر اتحادیه های سرمایه هستند و اغلب نه در یک کشور بلکه در سطح بین المللی مرتبط اند - فقط یک بی عدالتی در محیط کار علیه کارگران نیست بلکه رابطه اجتماعی استثمارگرانه ایست که به همه چیز و همه کس تسری می یابد و سلسله مراتب اجتماعی استثمارگرانه و قوانین سرکوب گرانه و ارزش های مردسالارانه و همه و همه از آن سرچشمه می گیرند و بدان خدمت می کنند. این نکته بسیار اهمیت دارد که ارتباط این سلسله مراتب تبعیض آمیز و نظام ارزشی و هنجاری استثمارگرانه را به روابط اجتماعی و در اساس روابط تولیدی درک کنیم و آن ها را طبقه بندی هایی که از آسمان به زمین افتاده اند، تصور نکنیم. درک ماتریالیستی از این مسائل می تواند از یافتن راه حل های ایده آلیستی برای این معضلات عینی مقابل پای جامعه و بشریت جلوگیری کند.

این تضادها، از تضاد اساسی عصر سرمایه داری یعنی تضاد میان مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت و تولید اجتماعی ثروت، منتج شده اند. به همین دلیل هم مارکس محو چهار کلیت را برای تغییر جامعه ضروری می داند. یعنی گذار ضروری به یکم، الغای تمام تمایزات طبقاتی؛ دوم، الغای تمام روابط تولیدی که این تمایزات طبقاتی بر اساس آن قرار گرفته اند؛ سوم، الغای تمام روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند و چهارم، الغای تمام افکار و ارزش هایی که آن تمایزات و روابط اجتماعی ستم گرانه را بازتاب داده و تقویت می کنند.

در اینجا به دومین نکته از سه کشف مارکس^۲ بر می گردیم: اینکه محو این چهار کلیت، ضرورتاً نیازمند یک دوران طولانی گذار است که چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی پس از کسب قدرت سیاسی، اعمال دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است تا بتوان هم زیربنای اقتصاد و هم روبنای سیاسی و فرهنگی و فکری را به طور کیفی رادیکال تغییر داد. در مرکز تغییر در زیربنا، نه توزیع عادلانه تر ثروت بلکه تغییر در روابط تولیدی قرار دارد که شامل تغییر مالکیت از خصوصی به اجتماعی، تغییر سلسله مراتب شغلی از جمله کم کردن فاصله کار بدنی و فکری و همچنین تغییر میزان سهم هر کس از تولید است. و گرنه نیروی کار از کالا بودن خارج نمی شود و استثمار به شکلی (چه توسط کمپانی های خصوصی و چه وزارتخانه های دولتی) ادامه می یابد. در سوسیالیسم نیز کار اجتماعی موجود خواهد بود، و اضافه تولید نیز موجود خواهد بود اما این اضافه توسط طبقه ای تصاحب نمی شود که هدفش تنها بسط سرمایه و رقابت با دیگر سرمایه هاست بلکه توسط طبقه ای تصاحب می شود که منافعش، تنها از طریق از بین بردن شرایط استثمار و ستم امکان پذیر می شود. بنابراین باید تولید اجتماعی را برای رفع نیازهای مردم و از بین بردن تبعیض ها و محو چهار کلیت و همچنین کمک به انقلاب جهانی با هدف رسیدن به کمونیسم به کار گیرد.

چه در سوسیالیسم و چه در سرمایه داری، «جامعه و صرف این که چطور کار می کند، مردم را شکل می دهد. روبنای سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر جامعه، مردم را شکل می دهد؛ و کلیت این ها، واکنش های سیاسی مردم و این که چه افکاری بر اندیشیدن شان حاکم است را جهت می دهد. میان این دو برهم کنش موجود است؛ افکار و فرهنگ جامعه و نهادها و فرآیندهای سیاسی دارای «حیات مستقل» نسبی خودشان هستند. اما، همچنین با روابط تولیدی و اجتماعی درهم تنیده هستند و در نهایت توسط آن تعیین می شوند.»^۳ به همین دلیل سوسیالیسم نمی تواند یک سری از رفرم های سیاسی به علاوه توزیع عادلانه تر ثروت باشد. سوسیالیسم الزاماً با روابط تولیدی سوسیالیستی که مهمترین مولفه آن نظام مالکیت است و تغییر شکل کار اجتماعی گره خورده است. فهم این مسئله یکی از مهمترین عناصر مارکسیسم علمی است.

مارکسیسم یک علم است که باید دائماً و به شیوه ای زنده در رابطه با واقعیت که خودش یک فرآیند دائماً در حرکت و تغییر است، به کار بسته شود. به رسمیت شناختن این واقعیت یکی از عناصر اساسی ماتریالیسم دیالکتیکی است. جواب به پرسش هایی چون: چرا انقلاب لازم است؟ چگونه انقلاب ممکن می شود؟ چگونه جامعه سوسیالیستی ساخته می شود؟ و چگونه می توان از شکست آن جلوگیری کرد؟ همه مربوط به درک علمی -ماتریالیستی دیالکتیکی - از ساختار و روند تکامل تاریخی جامعه در زیربنا و روبناست. جهش تکاملی تاریخی انجام شده توسط مارکس، شالوده تکامل علم کمونیسم به مثابه تئوری راهنما برای پیشبرد مبارزه زنده برای الغای «چهار کلیت» و رساندن جامعه بشری به مرحله ای کاملاً نوین، بوده است.

^۱گشایش ها ص ۳۵

^۲اینکه وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است 2 اینکه مبارزه طبقاتی ضرورتاً نیازمند دیکتاتوری پرولتاریاست 3 اینکه خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هر شکل از ستم و استثمار و به سوی جامعه بدون طبقات در مقیاس جهانی

^۳گشایش ها ص ۳۴

تداوم مقاومت شجاعانه زنان زندانی ایران در برابر افزایش اعدام ها و تهدید به جنگ گسترده تر منطقه ای

گزارشی از گردهمایی «کمپین اضطراری بین المللی برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران»

گردهمایی با عنوان «تداوم مقاومت شجاعانه زنان زندانی ایران در برابر افزایش اعدام ها و تهدید به جنگ گسترده تر منطقه ای» با همکاری کمپین اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران و گروهی به اسم «یونیورسال سوسایتی» در سانفرانسیسکو، کالیفرنیا برگزار شد. در این وبینار به موقع، پرشور و آموزنده که در روز یکشنبه، ۲۵ آگوست برگزار شد، بیش از ۷۰ نفر و حداقل از ۴ کشور شرکت کردند. بسیاری از شرکت کنندگان و بعضی از سخنران ها از طریق زوم به برنامه ملحق شده بودند.

این برنامه که چهار سخنران داشت با خوش آمدگویی و خواندن پیام های برگزارکنندگان آغاز شد. بعد از آن پرفسور استفان زونسن، استاد سیاست و مطالعات بین المللی در دانشگاه سانفرانسیسکو و مدیر موسس برنامه مطالعات خاورمیانه سخنرانی خود را شروع کرد. او با ارائه یک نمای کلی و فشرده و در عین حال قابل درک به برخی از پویایی های تاریخی و اوضاع کنونی خاورمیانه، بخصوص در مورد شرایط ایران پرداخت و بدینگونه فضای جلسه را برای بحث و چالش در این مورد آماده کرد.

سخنران دوم لیلی بابایی بود. مجری برنامه او را اینچنین معرفی کرد: «لیلی کمونیست انقلابی، از فعالین حزب کمونیست ایران م ل م و از پیروان باب آواکیان، رهبر انقلابی است. او برای پایان دادن به ظلم به زنان و دگرباشان جنسی در ایران و سراسر جهان مبارزه می کند. او فکر می کند این امر بدون گسست از سیستم سرمایه داری-امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی به عنوان بخشی از آن امکان پذیر نیست.» موضوع سخنرانی او در مورد تاریخ طولانی حکومت سرکوبگر رژیم و مقاومت سرسختانه و قهرمانانه زنان در ایران بود. (متن سخنرانی او در انتهای این گزارش درج می شود)

سومین سخنران گاوریل و لوز بود. گاوریل و لوز، فعال با تجربه حقوق بشر و مدافع عدالت اجتماعی است. او هماهنگ کننده گروه ۳۰ عفو بین الملل ایالات متحده آمریکا مستقر در سانفرانسیسکو، همچنین هماهنگ کننده لغو مجازات اعدام است.

گاوریل با استفاده از یک پاورپوینت تلاش کرد تا آمار دلخراش افزایش اخیر اعدام ها در ایران را به صورت گرافیکی نشان دهد.

آخرین سخنران دالی ویل، سخنگوی کمپین اضطراری بین المللی برای آزادی فوری زندانیان سیاسی بود. او به همراه کارول داوونر، فمینیست قدیمی و مدافع سقط جنین از بنیان گزاران این کمپین هستند. او همچنین یکی از نویسندگان در revcom.us است.

دالی از مسئولیت مردم ایالات متحده برای پیشبرد راه دیگری به نفع بشریت - از طریق کار کمپین اضطراری و همچنین در درک، یادگیری و درگیر شدن با پادکست های باب آواکیان رهبر انقلابی برای پایان دادن به امپریالیسم آمریکا در این زمان نادر صحبت کرد و از همگان خواست به این پادکست ها گوش فرا داده و در پخش آنها مشارکت کنند.

[@BobAvakianOfficial](https://www.instagram.com/BobAvakianOfficial)

بعد از سخنرانی ها، رافائل جی گونزالس شاعر معروف شمال کالیفرنیا ضمن اظهارهمبستگی با برنامه، شعر خود را با نام «موی زنان» که در حمایت از خیزش زن زندگی آزادی سروده بود به زبان های اسپانیایی و انگلیسی قرائت کرد (ترجمه فارسی این شعر در سایت cpimlm.org موجود است).

ریموند نات ترنر شاعر دیگری از کالیفرنیا بود که به صورت زنده شعر جدید خود با نام «آیا می توانیم راه برویم، صحبت کنیم، آدامس بجویم، پیامک بدهیم و همزمان نفس بکشیم؟» را خواند و سپس پیام های همبستگی صمیمانه افرادی در بخش کهنه سربازان برای صلح در سیاتل و همچنین شارات لین از مرکز صلح و عدالت سن خوزه را قرائت کرد. بخش پایانی برنامه به پرسش و پاسخ اختصاص یافت. ویدیوی کامل را در لینک زیر مشاهده کنید.

<https://bit.ly/Webinar-IEC-UUSF>.

این گردهمایی با الهام از زندانیان سیاسی در ایران، به ویژه زنان در زندان اوین ایران، برگزار شد و مبارزه اضطراری آنها علیه موج اعدام ها در ایران را برجسته تر کرد. سخنرانان همگی با حمایت قلبی و ارائه مطالب پر محتوایی به ریشه های موضوع مورد بحث در وبینار پرداختند. علیرغم اینکه این سخنرانان از دیدگاه های مختلفی می آمدند، اما هر کدام جنبه ای از یک موقعیت هشدار دهنده و در عین حال پیچیده را ارائه می دادند که مخاطب را به چالش می کشید. روحیه وحدت در مراقبت و حمایت واقعی از زندانیان سیاسی ایران، در مخالفت با حکومت دینمدار جمهوری اسلامی و همچنین در مخالفت با امپریالیسم آمریکا در جو جلسه بسیار برجسته و حاکم بود.

سخنرانی لیلی بابایی در مورد اعدام و تاریخ جنایت های جمهوری اسلامی

می خواهیم صحبتیم را با این یادآوری شروع کنم که در حال حاضر دو زن زندانی سیاسی شریفه محمدی و پخشان عزیزی در ایران با حکم اعدام

روبرو هستند - اتهام آن‌ها بغی (اصطلاح قضایی اسلامی به معنای جنگ با خدا) است. تنها در سال گذشته، این رژیم بیش از ۸۰۰ نفر را اعدام کرده است - بیش از آن چیزی که پلیس آمریکا سیاه پوستان را در خیابان‌ها می‌کشد.

امروز در اینجا، من عمدتاً می‌خواهم درک واقعی از نحوه حکومت جمهوری اسلامی ایران را بر نزدیک به ۹۰ میلیون نفر از مردم من - و مردم شما در ایران، ارائه دهم. و نمی‌خواهم وارد شرایط تاریخی جهانی شوم که در قرن بیستم نیروهای بنیادگرایی اسلامی را به وجود آورده و در ایران منجر به تشکیل و استقرار جمهوری اسلامی ایران شد. باب آواکیان این مسئله را تجزیه و تحلیل کرده و مفهوم بسیار مهم «دو منسوخ» را مطرح کرده است که بارها درست بودنش ثابت شده است. من شما را تشویق می‌کنم تحلیل ماتریالیستی تاریخی او و مفهوم «دو منسوخ» را با دقت مطالعه کنید. اما اجازه دهید برخی از شواهدی را توضیح دهم که این نظریه را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ چیز خوب یا مترقی در مورد جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد.

در جریان قیام «زن زندگی آزادی» بیش از ۵۰۰ نفر کشته شدند، بسیاری عمداً با گلوله (ساخت آلمان و سایر کشورهای اروپایی) کور شدند و چند هزار نفر دستگیر شدند. زنان جوان شورشگر همچون نیکا شاکرمی ۱۶ ساله هدف قرار گرفتند، مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند و در خیابان‌ها کشته شدند. سرکوب در مناطقی مانند کردستان و بلوچستان مرگبارتر بود. در زاهدان فقط در یک روز که به جمعه خونین شهرت یافت، ۹۰ نفر به طرز فجیعی کشته شدند. دختران دبیرستانی که حجاب خود را برداشته بودند (از جمله در شهر مذهبی قم که واتیکان یا مقر روحانیت شیعه محسوب می‌شود) با فتوا مورد حمله با گاز شیمیایی قرار گرفتند (فتوا اجازه شرعی صادر شده از سوی مراجع مذهبی است).

همه این وحشیگری‌ها به این دلیل اتفاق افتاد که مردم، به ویژه زنان، علیه یکی از مهمترین ارکان ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، یعنی حجاب اجباری و در نتیجه علیه کل رژیم، قیام کردند. حجاب اجباری اولین گام در تحمیل موازین شریعت اسلامی بر زنان، در تحمیل معیارهای اخلاق سنتی اسلامی و نظام مردسالار اسلامی بر روابط زن و مرد و اعمال آن بر سراسر جامعه بود. حجاب نماد حکومت اسلامی بر جامعه و جایگاه فرودست زن در آن است. حجاب اجباری بسیار بیشتر از نقض آزادی پوشش فردی است. تحمیل یک رابطه ستمگرانه اجتماعی است. هر کس از این امر سرپیچی کند با گشت ارشاد یا پلیس اخلاق روبرو می‌شود. مثل ژینا امینی، بسیاری از دختران دیگر از جمله من این را تجربه کردیم. ما را دستگیر کردند، به مراکزی فرستادند تا قول بدهیم که این جنایت تکرار نشود! یا اگر تکرار کنیم با جریمه نقدی یا زندان مواجه می‌شویم.

ظلم سیستماتیک علیه زنان با قوانین جمهوری اسلامی مبتنی بر شریعت اسلام شیعه در هم تنیده شده است. مطابق ماده ۱۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی در ایران، زن مکلف به «تسلیم» و اطاعت از شوهر خود هم در امور روزمره و هم در امور جنسی است. در مقابل این تسلیم، زن مستحق دریافت مخارج زندگی محسوب می‌شود. بر اساس این اصل، زن باید در هر شرایط و موقعیتی تسلیم هر نوع امیال جنسی مرد شود. اجبار/ زور در روابط جنسی یا تجاوز جنسی در ایران مبنای قانونی و شرعی دارد، یک نوع وظیفه برای زن است. خرید و فروش دختر بالای ۹ سال توسط «ولی قانونی» که پدر یا جد پدری است، قانونی است و به دلیل موافقت پدر یا جد پدری، ازدواج اجباری محسوب نمی‌شود. بنابراین اساساً به این معنی است که والدین پدری می‌توانند یک دختر بالای ۹ سال را به هر مردی برای تجاوز جنسی بدهند. در حالی که رابطه و ازدواج همجنس گرایان غیرقانونی است و افراد همجنس گرا حتی ممکن است به دلیل انجام همجنس‌گرایی محکوم به اعدام شوند. زنانی که خارج از ازدواج رابطه جنسی دارند می‌توانند بر اساس شرع سنگسار شوند. انقیاد زنان با حجاب اجباری اسلامی و دادن حق به اعضای مرد خانواده برای کشتن دختر، همسر، خواهر خود در صورت انجام رابطه خارج از مرزهای مذهبی نمایان می‌شود - قتل ناموسی و زن‌کشی در ایران در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایران افزایش پیدا کرد. زنان نمی‌توانند طلاق بگیرند، نمی‌توانند سقط جنین کنند، نمی‌توانند حضانت فرزندان بالای ۷ سال خود را داشته باشند، نمی‌توانند به خارج از کشور سفر کنند یا حتی اگر شوهرشان اجازه ندهند کار کنند. بنابراین بله، داستان ندیمه (handmaid's tale) بر اساس واقعیتی است در جمهوری اسلامی ایران و این وحشت از بدو جمهوری اسلامی ایران برای بیش از ۴۵ سال است که ادامه پیدا کرده است.

برخی از حقایق از روز بعد و روزهای اول

روز بعد از به دست گرفتن قدرت، آیت الله خمینی قاضی قصاب خود به نام آیت الله خلخالی را با مجوز نامحدود برای انجام اعدام به سفر سراسر کشور فرستاد. خلخالی خودسرانه روشنفکران، معلمان، دانشجویانی را که به کمونیست بودن معروف بودند، دستگیر و اعدام کرد. تصاویر تکان دهنده از اعدام‌های دسته جمعی در اینترنت موجود است.

دو هفته پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی ایران، خمینی خواستار حجاب اجباری شد که با اعتراض سراسری زنان مواجه شد. } و برای کوتاه مدت مجبور به عقب نشینی شد { یک سال بعد، ده‌ها هزار معلم با حکم «غیراسلامی» بودن از سیستم آموزشی اخراج شدند. آلات موسیقی و اجرای هنری زنان ممنوع شد. جمهوری اسلامی ایران، شاخه اصلی نظامی خود، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در جنگ علیه مردم کرد، ترکمن و عرب بین سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ تشکیل داد.

در سال ۱۳۵۹ آیت الله خمینی دستور اسلامی کردن دانشگاه‌ها را صادر کرد. آنها در اجرای این دستور دینی دانشجویان زیادی را کشتند. طبق آمار رژیم، در عرض دو سال تعداد معلمان دانشگاه به نصف - از تعداد ۱۶۸۷۷ به ۷۸۳۵ نفر رسید. این ضدانقلاب را «انقلاب فرهنگی» نامیدند. در اینجا می‌خواهم لحظه‌ای فکر کنید که چگونه جمهوری اسلامی از کلمات بسیار مهم سوء استفاده کرده و آنها را با معانی کاملاً متفاوتی پر کرده است که باعث سردرگمی مردم شده است. مانند انقلاب خواندن «رژیم چنج» از رژیم ارتجاعی شاه به رژیم ارتجاعی ملاحا با کمک کشورهای غربی. یا ضد امپریالیسم نامیدن یک ایدئولوژی دینی ضد روشنگری و عقب مانده! و همچنین ظلم و انقیاد زن در خانواده و جامعه مردسالار را عزت زن

خواندن! پس واقعاً باید این کلمات را پس بگیریم و معنای واقعیش را برقرار کنیم. بعداً به برخی از این موارد باز خواهیم گشت.

در سال ۱۳۵۹ تمامی شوراها، کارگران، دانشجویان، معلمان، پرستاران ممنوع شدند و بسیاری از اعضایشان دستگیر و عده زیادی بعداً اعدام شدند. هر نوع حزبی غیرقانونی شد و هزاران فعال چپ و همچنین فعالان یک سازمان اسلامی به نام مجاهدین در سال ۱۳۶۰ دستگیر شدند و تعداد زیادی در عرض چند روز اعدام شدند. بسیاری از اعدام شدگانی که از سازمان های چپ و کمونیستی بودند، به صورت دسته جمعی در گورستان خاوران بدون هیچ نامی بر مزارشان دفن شدند. خاوران قبرستانی در حوالی تهران و متعلق به بهائیان بوده است و از آنجایی که از نظر اسلام گرایان کمونیست ها «نجس» تلقی می شوند، آنها را در گورستان بهائیان {که آنان نیز از نظر اسلام گرایان نجس می باشند} دفن کردند.

جنگ با عراق از سال ۱۳۵۹ آغاز شد و ۸ سال به طول انجامید و شعار راهنما تسخیر سرزمین های «مقدس» شیعه در عراق مانند نجف و کربلا بود. آنها صدها هزار جوان را با فرستادن عمدی به میدان مین قتل عام کردند تا راه را برای پیشروی نیروهای سپاه پاسداران باز کنند. پس از اینکه جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۷ آتش بس عراق را پذیرفت، نزدیک به ده هزار زندانی سیاسی در {زندان های} ایران وجود داشت - در تابستان ۱۳۶۷ بیش از نیمی از آنها در دادگاه های مجدد ۲ دقیقه ای به اعدام محکوم و در عرض ۲ هفته اعدام شدند. اجساد آنها را از اوین و زندان های دیگر با وانت های گوشت به گورستان های مختلف بردند. همه موارد فوق توسط گروه های حقوق بشر در داخل کشور و همچنین سازمان عفو بین الملل و سایر سازمان های حقوق بشری مستند شده است.

من می توانم چند ساعت دیگر به برشمردن حقایق جنایات این رژیم ادامه دهم. و هنوز جنایات جمهوری اسلامی ایران علیه مردم فلسطین، عراق، افغانستان و سوریه را پوشش نداده ام. فقط به ذکر ۳ واقعتی اکتفا می کنم:

در دهه ۱۹۸۰ هنگامی که نیروهای اسرائیلی تحت فرماندهی آریل شارون در حال کشتار آوارگان فلسطینی در بیروت بودند، نیروهای جمهوری اسلامی از فرصت برای سرکوب نیروهای طرفدار جبهه آزادیبخش فلسطین که تحت رهبری عرفات بود استفاده کرد و نیروهای وابسته به خودش در لبنان یعنی حزب الله را سازماندهی کرد. حزب ما این موضوع را از طریق رفقای فلسطینی که در میدان کمک و حمایت از پناهندگان فلسطینی بودند، بررسی کرده است.

جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۴ با ارتش آمریکا در عراق برای سرکوب وحشیانه قیام فلوچه همکاری کرد. و سایر جنایات نیروی قدس جمهوری اسلامی ایران در زمان قاسم سلیمانی از طریق ویکی لیکس به بیرون درز کرد و تحت پوشش اینترسپت قرار گرفت. می توانید با رجوع به اینترنت جستجو کنید که در سوریه قاسم سلیمانی را قصاب سلیمانی، قصاب بچه ها می نامند.

با این حال، این رژیم اغلب توسط برخی از نیروهای چپ و مترقی (نه فقط در ایران، بلکه آلمان، بریتانیا، ایالات متحده و غیره) «ضد امپریالیست» تلقی می شود. با این نوع ضد امپریالیست ها واقعاً چه نیازی به امپریالیست ها هست!

اخیراً شاهد رشد این گرایش در میان مردم طرفدار فلسطین و در در دانشگاه های آمریکای شمالی بوده ایم. به طور کلی، این به دلیل عدم درک ماهیت واقعی جمهوری اسلامی ایران و همچنین عدم درک درست از «امپریالیسم» است. اما کسانی که به اصطلاح ضد امپریالیست بودن جمهوری اسلامی ایران را تئوریزه می کنند و از اتحاد کثیفی به نام «محور مقاومت» در یک موضع ارتجاعی تجلیل می کنند، ابزارگرا هستند. آنها دقیقاً آینه روبروی کسانی هستند که با انواع توجیهات ارتجاعی از نسل کشی در غزه حمایت میکنند - به طور مثال با این توجیه که چون یهودیان قربانی هولوکاست بودند، پس اسرائیل «حق» نسل کشی فلسطینی ها را دارد!

در میان کسانی که جمهوری اسلامی را ضد امپریالیست میدانند عده ای خود را «کمونیست» و یا «انقلابی» می خوانند. اما در واقع، آنها اپورتونیست هایی هستند که در کنار یک تئوکراسی فاشیست چون جمهوری اسلامی ایران هستند و علاوه بر این، در کنار امپریالیست های روسیه و امپریالیست های چینی اند که می کوشند خاورمیانه را از دست قدرت های امپریالیستی آمریکا و غربی بگیرند و خود را جایگزین آنها کنند. شما باید جنایات ارتش مزدور واگنر روسی در آفریقا و غارت اقتصادی آن قاره توسط چین را بررسی کنید. افراد «محور مقاومت» که ما آنها را می شناسیم، جناح سیاسی مزدوران جنگی امپریالیستی روسیه هستند. آنها توسط حزب «کمونیست» قلابی روسیه که طرفدار پوتین است، رهبری می شوند. آنها هنوز از پرچم قدیمی اتحاد جماهیر شوروی استفاده میکنند که قرمز است و رویش داس و چکش نقش بسته است. ما در ایران هم از این نوع «کمونیست ها» داریم - حزب توده و اکثریت فدایی که برای سرکوب کمونیست های انقلابی با جمهوری اسلامی متحد شدند - از جمله در قیام آمل و همچنین کمک به بازجویان جمهوری اسلامی در زندان ها علیه کمونیست های انقلابی. این داستان کاملاً واقعی و مستند است.

این پروپاگاندای «ضد امپریالیست» بودن جمهوری اسلامی و «محور مقاومت در برابر امپریالیسم» قرار است با پروپاگاندای امپریالیست های غربی که امپریالیست های روسیه و چین را «ضد دموکراتیک و مستبد» میخوانند مقابله کند. هر یک از این قطب ها فقط سربازان پیاده و فریب خورده برای منفعت این یا آن قدرت امپریالیستی هستند. هم امپریالیست های آمریکایی و هم امپریالیست های چین و روسیه، بنیادگرایان مذهبی و تاریک اندیش وابسته به خود را دارند که در میزان ارتجاعی بودن شان در رقابت هستند. خدمتکار بی مواجب مرتجعین و امپریالیست ها نباشید. ما مردم خاورمیانه باید جنبش خود را برای انقلاب با رهبری کمونیستی انقلابی واقعی مبتنی بر کمونیسم نوین و رهبری باب آواکیان شکل دهیم.

عباس عبدی در کنایه به یکی از افراد جوان تر اصولگرایان در مجلس به اسم «امیرحسین ثابتی» که بی شباهت به جوانی های خود عبدی نیست (البته در زمینه فکری) هشدار داد که به جای «امت گرا» بودن بهتر است «ملت گرا» باشد. این نماینده مجلس گفته بود: «مرگ بر آن مرز و معیاری که مرا به خاطر به دنیا آمدن در سرزمینی که در آن عراقچی و ظریف و روحانی و بنی صدر و... به دنیا آمده‌اند آشنا با آنها می‌داند اما شیرمردان فاطمیون را چون چند کیلومتر آن طرف تر به دنیا آمده‌اند غریبه با من حساب می‌کنند.» (۱) عبدی می‌نویسد: «جهان وطنی خطرناک‌ترین رویکردی است که هنوز در جامعه ایران وجود دارد هر چند ضعیف است و بنیان دولت - ملت را تهدید می‌کند. یکی از ریشه‌های تن ندادن به دموکراسی همین اندیشه خطرناک است. ... آن جهان وطنی توجیهی برای این سرکوب داخلی است. این وضعیت در جریان انقلاب روسیه، چین و کوبا کاملاً تجربه شده است. اینها کشورهایی بودند که بخش‌های اینترناسیونالیستی فعال و قدرتمندی داشتند و به تناسب در داخل کشور نیز همین دسته‌بندی خودی و غیر خودی را داشتند.» (همانجا)

مقدمه:

ما را با دعوای ایدئولوژیک فرقه ای میان جناح های جمهوری اسلامی، کاری نیست. تلاش عبدی را هم که به ظاهر می‌خواهد هم کاسه ای های اصولگراییش را به «صراط مستقیم» فرا بخواند و برای این کار بر «کشف الاسرار» خمینی تکیه می‌کند، کنار می‌گذاریم. اما عبدی با دستکاری ابزارگرایی، یک قیاس مع الفارق میان «امت» و «انترناسیونالیسم» کرده و دست به نتیجه گیری های بی پایه می‌زند که باید پاسخ دهیم. او در عین حال، در مورد دولت-ملت اظهار نظری سرتاپا اشتباه می‌کند. در این نوشته به هر یک از این مفاهیم، خواهیم پرداخت. اما به طور ماتریالیستی یعنی، در نسبت با واقعیت دنیای امروز و بر بستر آن و همچنین رجوع به تاریخ هر یک.

خلاصه بحث ما این است: امت گرایی (جهان گرایی اسلامی-فئودالی) مربوط به دوران امپراتوری های فئودالی/برده داری است و در دنیای سرمایه داری امروز پایه مادی ندارد و خیالات به قرض گرفته شده از گذشته است. جهان گرایی امپریالیستی، متکی بر سرمایه داری جهانی است که تمام دنیا را درهم بافته و تافته است، اما زمانش گذشته و بشریت در بحران گذشتن از آن است؛ پایه های مادی و عینی جهان گرایی کمونیستی (انترناسیونالیسم پرولتری) در تولید اجتماعی جهان گیر است که سرمایه داری به وجود آورده و باید جایگزین سرمایه داری امپریالیستی شود و گرنه رنج های بی سابقه ای که بشریت درگیر آن است، می‌تواند نوع بشر و کره زمین را به سمت انقراض ببرد.

در مورد «امپریالیسم» کلیه تحریفات اسلام گرایان و چپ های «محور مقاومت» را باید به زباله دانی انداخت. زیرا تعریف آنها از «امپریالیسم» ربطی به واقعیت مادی و عینی ندارد و در بهترین حالت، مترادف با قلدری استعماری یک قدرت خارجی است. در حالی که سرمایه داری، اساس و شالوده امپریالیسم است. بدون این شالوده امپریالیسم اصلاً معنا ندارد. امپریالیسم، جهانی شدن انباشت سرمایه است. امپراتوری های استعماری هم جهانی بودند. با این وجود، سرزمین های سرمایه داری (در اروپا و آمریکا) و سرزمین های ما قبل سرمایه داری (در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) هنوز با یکدیگر، به صورت جوامع اساساً مجزا روبه‌رو می‌شدند. یعنی، تکامل هر یک اساساً توسط قوای محرکه درونی خودشان تعیین می‌شد و چارچوب بین المللی به طور درجه دوم و به مثابه شرط خارجی عمل می‌کرد. «صدور سرمایه» به این سرزمین های غیر سرمایه داری، معادله را کاملاً عوض کرد. (وقتی صحبت از «سرمایه» می‌کنیم منظورمان «پول» نیست. سرمایه روابط اجتماعی تولیدی است و انباشت سرمایه یعنی خودافزایی سرمایه بر مبنای استثمار کار مزدی و بر بستر رقابت پر هرج و مرج با سرمایه های دیگر.) در آستانه قرن بیستم، سرمایه داری به سرعت کل جهان را به دام تضادهای سرمایه داری کشید و عناصر گوناگون اقتصاد جهانی وارد روابط جدیدی با یکدیگر شدند. مدار سرمایه کالایی در قرن نوزدهم بین المللی شده بود. مدار سرمایه پولی هم پیش از ظهور سرمایه داری امپریالیستی، بین المللی شده بود. اما در آستانه قرن بیستم اتفاق مهمی در مدار انباشت سرمایه رخ داد. خود مدار سرمایه تولیدی برای نخستین بار به نحو موثری بین المللی شد و پایه وحدت نوین سرمایه را در سطح جهانی فراهم کرد. جریان یابی سرمایه به خارج از کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا جهش کرد و مطابق با **قانون ارزش** و سودآوری در سطح وسیع بین المللی سرمایه گذاری شد. نتیجتاً انتقال ارزش^۱ (و شکل گیری ارزش) بین المللی شد. با غلبه این مدار بین المللی شده سرمایه مولد، شیوه های پیشین ادغام جهانی تغییر کرد و معاملات تجاری و پولی تابع **صدور سرمایه** شدند. تحول کلیدی که در آستانه قرن بیستم اتفاق افتاد، صدور سرمایه یا سرمایه گذاری سرمایه به عنوان سرمایه در مقیاس جهانی بود.

اولین تحلیل علمی-مارکسیستی از گذار سرمایه داری به مرحله ای متفاوت و جهانی را لنین در کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری» ارائه داد. او نشان داد سرچشمه جنگ جهانی اول، هیچ نبود جز این که شیوه تولید سرمایه داری تبدیل به یک سیستم جهانی شده بود.

شکل گیری دولت-ملت ها را هم باید بر بستر ظهور سرمایه داری فهمید. دولت-ملت ها هم پدیده های تاریخی هستند. یعنی در برهه ای از تاریخ تکامل اجتماعی انسان به وجود آمده اند و از بین خواهند رفت و این را به طور علمی در روندهای عینی و مادی جامعه بشری می‌توان نشان داد. از

^۱ ارزش: مقدار کار اجتماعاً لازم است که در هر فرآورده کالایی نهفته است و شالوده قیمت آن را تعیین می‌کند.

قرن هفدهم به بعد، در نتیجه رشد سرمایه داری و سرنگون شدن دولت های پراکنده فئودالی، دولت-ملت ها به وجود آمدند. دولت، از زمان تقسیم جامعه به طبقات متخاصم استثمار کننده و استثمار شونده به وجود آمده بودند. اما دولت سرمایه داری بر مبنای «ملت» به وجود آمد. ملت، در نتیجه کشیده شدن جمعیت های تولیدی پراکنده معیشتی به درون بازار تولید و مبادله کالایی گسترده سرمایه داری به وجود آمد. طبقات جدید سرمایه دار و پرولتاریا به وجود آمدند. این دولت-ملت های اولیه، در قرن هفدهم به بعد، بر مبنای شیوه تولید جدید و تحت تاثیر قوای بسط سرمایه دست به جهان گشایی زدند که در ابتدا به شکل مستعمرات بود. با ورود سرمایه داری به عصر سرمایه داری امپریالیستی، اساس کشورگشایی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، «صدور سرمایه» شد. (هرچند، هر جا توانسته از استعمار هم برای تقویت این اساس استفاده کرده است. مانند تشکیل کشور اسرائیل). امپریالیسم، کشورهای تابع یا وابسته به خود را بر مبنای «صدور سرمایه» یعنی توسعه روابط تولیدی سرمایه داری، وارد چرخه انباشت می کند. اما، به شکل تابع مدارهای تولید خودش و تقسیم کار اقتصادی مورد نیازش آن ها را تبدیل به «سایت» های انباشت می کند. مهم نیست که این سرمایه امپریالیستی «غربی» است یا «چینی». نتیجه اش توسعه اقتصاد معوج، مفصل دررفته و جزیره وار است که ضربانش با نیازها و امکانات و به طور کلی حرکات سرمایه های بزرگ می زند که مقرر فرماندهی دولتی و فن آوری شان در «متروپل» ها است.

در هر حال، بر بستر تحولات سرمایه داری جهانی است که دولت های مدرن مرکزگرایی چون ایران و دیگر ملل تحت سلطه به وجود آمدند و باز در این چارچوب جهانی است که در داخل دولت-ملت های تحت سلطه مانند ایران، ملل دیگری، در ذیل سلطه این دولت مرکزگرا به وجود آمدند: ملت کرد و ترک و بلوچ و غیره. استعمار و امپریالیسم به ساختارهای فئودالی و عقب ماندگی این کشورها ضربه زدند و نتیجه اش، به وجود آمدن بورژوازی و پرولتاریا و خرده بورژوازی در کشورهای مثل ایران بود، بدون این که بالاخره بتوانند تبدیل به کشورهای سرمایه داری غیر وابسته، با توسعه اقتصادی نسبتاً موزون شوند. حتا انقلاب های بورژوازی نتوانستند چنین ثمری به بار آورند. اینها مسائل بسیار مهم تاریخی هستند که در اینجا مجال ورود به آنها نیست. به طور کلی، بدون درک از سرمایه داری امپریالیستی، قوای محرکه برخاسته از تضاد اساسی سرمایه داری (تضاد میان مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ثروت، تصاحب و کنترل خصوصی ثروت اجتماعاً تولید شده یا خود تولید اجتماعی) نمی توان بسیاری از رخدادهای مهم جهان را درک کرد؛ نمی توان روندهای اقتصادی و سیاسی مهم در درون یک کشور خاص را فهمید.

هر فردی با نگاه به زندگی روزمره اش می تواند این واقعیت را درک کند که ما به طور قطع از تاریخ تکامل پراکنده جوامع انسانی در گذشته جدا شده ایم و در یک جامعه جهانی زندگی می کنیم. هر فردی، در شهر و روستا، از غنی تا فقیر، هر روز صبح که از خواب بیدار می شود دائماً در بده بستان، نه فقط با مردم سرزمین نیای خود بلکه با مردم دنیا است: از نظر غذا، پوشاک، آموزش، بهداشت، فن آوری، دانش سرکوب، دانش شورش علیه ظلم و ستم. این تحلیل ماتریالیستی از دنیای کنونی مان است. نتیجه گیری های دیالکتیکی از این واقعیت، ما را به بحث انترناسیونالیسم و تفاوت بنیاداً متفاوت آن با امت گرایی و جهان گرایی امپریالیستی وارد می کند. (رجوع کنید به نشریه آتش شماره ۶۱، ستون واقعیت کمونیسم، به مناسبت صدمین سال رساله لنین «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری». منبع اصلی نوشته کتاب «آمریکا در سرانجام» است، به قلم ریموند لوتا، ۱۹۸۴)

جهان گرایی یا یونیورسالیسم های متفاوت

به ماهیت سه نوع جهان گرایی [یونیورسالیسم] که در دنیای امروز مطرح هستند و تمایزات رادیکال آن ها نگاه کنیم: جهان گرایی سرمایه داری امپریالیستی؛ جهان گرایی بنیادگرایی اسلامی؛ و انترناسیونالیسم یا جهان گرایی پرولتری.

باب آواکیان در مورد آن ها می گوید:

جهان گرایی امپریالیستی ... گرایش امپریالیسم (یا قدرت های امپریالیستی مختلف که با هم در رقابت هستند) به این است که اساساً در تعقیب انباشت سرمایه داری که ریشه در استثمار دارد، جهان را به زور شکل دهد، بر آن سلطه یابد و بر این جهان و اکثریت مردم آن ستم کند. دیگری، «جهان گرایی بنیادگرایی اسلامی» است. این پدیده ای برجسته در جهان امروز است اما به تنهایی توضیح دهنده همه رخدادهای جهان نیست ... بنیادگرایی اسلامی که امروز در جهان می بینیم به درجات زیاد ... مترادف «ملی گرایی مذهبی» در یک کشور و ملت خاص نیست و مردم را بر پایه ملی گرایی بسیج نمی کند، بلکه بر مبنای «جهان گرایی» اسلامی آنان را بسیج می کند. ... بعد از این ها، «جهان گرایی» ما هست. یعنی، انترناسیونالیسم پرولتری یا جهان گرایی کمونیستی. (نه به معنای «تمامیت گرایی» ... کمونیسم باید در مقیاس جهانی به دست آید. این چیزی است که بشریت به آن نیاز دارد تا بتواند از شر تمایزات طبقاتی و تاثیرات عمیقی که از تمام تاریخ گذشته بر جامعه برجای مانده است رها شود و جهش و گسستی رادیکال از آن کند.) «جهان گرایی» ما بر حسب انترناسیونالیسم پرولتری، در رابطه با هدف کمونیسم و این واقعیت اساسی که کمونیسم را تنها میتوان در مقیاس جهانی به دست آورد، نیازمند آن است که مفهوم سازی، رویکرد و جهت گیری استراتژیک داشته باشد. مبارزات انقلابی در کشورهای خاص باید توسط کسانی که در موقعیت انجام این کار هستند، به طور مستقیم در رهبری آن درگیرند، انجام شود و مسئولیت آنهاست که استراتژی ها و تاکتیک های خاص تر بر آن مبارزات تبیین کنند. اما نیاز به داشتن یک جهت گیری پایه ای هست که چارچوبه سیاسی-استراتژیک عام و گسترده ای برای مبارزه و هدف نهایی کمونیسم در جهان فراهم کند (۲)

اولین دولت سوسیالیستی که بلافاصله پس از استقرار سیاست انترناسیونالیسم کمونیستی را با سیاست های گوناگون در عمل به اجرا گذاشت، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه تحت رهبری لنین و حزب بلشویک (حزب کمونیست روسیه) بود. «امپراتوری روسیه» تحت حاکمیت تزاری به «زندان ملل» معروف بود. یکی از اولین گام های انقلاب، اعلام انحلال این امپراتوری بود. همه ملل غیر روس که تحت ستم ملی بودند صاحب «حق تعیین سرنوشت» شدند که حتی شامل جدایی می شد. تشکیل دولت مستقل فنلاند نتیجه به کار بست این سیاست بود. همه ملل غیر روس در داخل کشور سوسیالیستی واحد، صاحب جمهوری های خود شدند. به این ترتیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی درست شد که در واقع، نام دقیق اش این است: «اتحاد جمهوری های شورایی سوسیالیستی». در عرصه بین المللی این سیاست انترناسیونالیستی به شکل ملغا کردن سیاست های استعماری امپراتوری روسیه بود. پیروزی انقلاب کمونیستی روسیه، جنگ جهانی اول را پایان داد. شوروی سوسیالیستی پیمان های استعماری روسیه تزاری را ملغا کرد. از جمله حاکمیت صد در صدی روسیه بر دریای خزر را. طبق قرارداد جدید که در سال ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی سوسیالیستی امضاء شد، ایران و شوروی هر یک مالک ۵۰ درصد دریای خزر شدند. بنابراین، تبلیغات چرت و پرت در مورد این که «انترناسیونالیسم» یعنی خوردن و بردن کشورهای دیگران، درست نیست. اسم آن کار امپریالیسم است. دورانی که سرمایه داری در شوروی احیاء شد، این سیاست انترناسیونالیستی تبدیل به سیاست امپریالیستی شد. زیرا دینامیک های بسط و گسترش سرمایه در عصر امپریالیسم، ایجاد روابط امپریالیستی با کشورهای ضعیف را نیاز دارد. همین اتفاق با احیای سرمایه داری در چین پس از مرگ ماوتسه دون در سال ۱۹۷۶ رخ داد و چین از یک کشور سوسیالیستی تبدیل به یک کشور سرمایه داری امپریالیستی شد که امروز، قاره آفریقا زیر سم ستورانش به فغان آمده است. اینها الفبای آگاهی از تاریخ واقعی کمونیسم در مسیر پر فراز و نشیب آن است. پایه های انترناسیونالیسم کمونیستی، از آن زمان تا کنون، به واسطه سرمایه داری قوی تر از هر زمان و تحقق آن از طریق انقلاب های کمونیستی ضروری تر از هر زمان برای بشریت و حتی کره زمین شده است.

جهان گرایی اسلامی

بنیادگرایان اسلامی می گویند، اسلام باید در آن بخش از جهان حکومت کند که تاریخاً جهان اسلام بود. بعضی هایشان می گویند باید بر تمام جهان حکومت کند. این جهان بینی، قوه محرکه و قطب نمای بسیاری از جنبش های بنیادگرای اسلامی و مشخصاً «ام القرای» شاخه شیعه این جریان، جمهوری اسلامی ایران است. نتایج تحمیل «شیوه زندگی» مذکور را ۴۵ سال در ایران تجربه کرده ایم. و نتایج جهان گرایی آن را در لبنان و افغانستان و عراق و سوریه هم دیده ایم. در این کشورها اگر تنفر از جهان گرایی جمهوری اسلامی به اندازه ایران نباشد، کمتر از آن نیست. به ویژه در سوریه که مردم به سلیمانی، سردار بچه کش لقب داده اند.

جهان گرایی اسلامی پایه های مادی مستقل از سرمایه داری امپریالیستی را ندارد و اصولاً، بدون آنکه بندنافش به آن متصل باشد نمی تواند وجود خارجی داشته باشد. بنیادگرایی اسلامی از دل عملکرد سرمایه داری جهانی بیرون آمده و پاسخ محافظه کارانه به آشوبی است که این شیوه تولیدی در حیات انسان ها به وجود می آورد.

جمهوری اسلامی بخشی از این سیستم جهانی و بازتاب کره آن بوده است. جمهوری اسلامی هیچ گاه از چهارچوب این سیستم بین المللی امپریالیستی گسست نکرد اما همواره می خواست تظاهر کند که گسست کرده است. دعوای جمهوری اسلامی با قدرت های بزرگ دعوای برده داران بومی با برده داران بزرگ عصر سرمایه داری جهانی بوده است. جمهوری اسلامی با پیوند زدن روبنای سیاسی و ایدئولوژیک عصر برده داری (اسلام) به سرمایه داری معاصر، تبه کارترین نوع نظام اجتماعی معاصر را به وجود آورد و چارچوب «امت گرایی» اش همواره توسط جهان گرایی امپریالیستی بلعیده شده و لاجرم نوکر آن بوده است.

جهان گرایی بنیادگرایان اسلامی، بر همان موج سوار است اما ادعای متفاوت بودن از آن را می کند. برای سرمایه داری فرقی نمی کند که آیا یک روبنای فرهنگی و ایدئولوژیک سنتی بسیار ارتجاعی، ستم دیدگان را مهار می کند یا روبنای کمتر ارتجاعی.

پایه های عینی انترناسیونالیسم پرولتری هم دقیقاً در همین روابط جهانی سرمایه داری است؛ اما آنتی تز و در واقع تنها پادزهر دو جهان گرایی منسوخ دیگر است.

اتحاد امت اسلامی نه تنها امری ارتجاعی و منسوخ بلکه غیرممکن است

اسلام مانند سایر ادیان بیان گر و موجه کننده روابط طبقاتی و اجتماعی دوره ای از جوامع برده داری است. اسلام در بستر زمانی شکل گرفت که دو امپراتوری بزرگ آن دوره یعنی روم و ایران، دوران طلایی خود را پشت سر گذاشته بودند و جهان در حال آماده شدن برای یک نظم و بازآرایی جدید بود. استفاده از مفهوم امت اسلامی به عنوان چسب اجتماعی و متحدکننده قبایل و عشیره های متفرق مختلف بود که متحد کردنشان کار آسانی نبود. منابع و کتاب های تاریخی مهمی در این باره وجود دارد. از جمله کتاب پطروشفسکی به نام «اسلام در ایران، از هجرت تا پایان قرن نهم هجری» و اخیراً کتاب مهم «قرآن مورخان». (۳)

مفهوم امت، این واقعیت را که جوامع از طبقات مختلف تشکیل شده اند را مخفی می کند. (۴) اتحاد حول امت اسلامی، هرگز ممکن نیست. امت

اسلامی از بدو تولد اسلام به شعبه ها و شاخه های مختلف تبدیل شده و می شود. هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و اختلافات بین طیف های اصول گرایان، ستم شیعه بر سنی در ایران، همکاری جمهوری اسلامی با آمریکا علیه داعش، خونریزی شیعه و سنی در افغانستان نمونه هایی از این انشقاق هستند. اما حتی اگر چنین اتحادی شدنی باشد در اصل و اساس، یک اتحاد ارتجاعی است. در واقع، فراخوان به اتحاد بر حسب اصول و ارزش های جامعه برده دار صدر اسلام است.

کارآیی مفهوم ایدئولوژیک «امت» امروزه بیشتر از هر چیز، برای پنهان کردن تقسیم جامعه به طبقات سرمایه دار استثمارگر و استثمار شونده است. برای ایجاد توهم در مورد «برابر» بودن صاحبان ثروت و فقرا است. برای جلوگیری از شورش فقرا علیه شرایط حیاتشان است. برای مشروعیت بخشیدن به غارت انسان ها به نام خدا، غارت طبیعت به نام خدا، کشتار مردم شورشی به نام خدا و ... است. عباس عبدی در لوای یکی کردن «امت گرای» و «انترناسیونالیسم» این حقیقت را می خواهد پنهان کند.

عبدی به هم قطار اصولگرایش در مجلس (حسین ثابتی) هشدار می دهد که حواسش باشد تحت عنوان دفاع از فاطمیون و «دیگری» اعضای این ملت را «حذف» نکند. گویی، اعضای این ملت «حذف» نشده اند. آقای عوامفریب یک نگاه به قانون اساسی جمهوری اسلامی تان کنید که چگونه اکثریت این ملت را حذف می کند (زنان و مردان غیر شیعه). واقعاً شرم هم چیز خوبی است. عباس عبدی به جای این حرف ها بهتر است بگوید که نظرش در مورد به اصطلاح دکترین «عمق استراتژیک» جمهوری اسلامی چیست؟ و رابطه میان این دکترین و «تمدن اسلامی» مورد نظر خمینی و خامنه ای و دیگر فکرسازان بنیادگرایی اسلامی حاکم در ایران چیست؟ به جای پنهان شدن پشت نقد حرف های نخراشیده نتراشیده این نماینده مجلس، نظرش را در مورد «نگاه وسیع فرامرزی سپاه» که خامنه ای «تبیین» کرده بنویسد. این «نگاه وسیع فرامرزی» به عنوان «امنیت ملی» تبیین شده است و توسط مبلغین شما به خورد «جوانان مسلمان» داده می شود تا برایتان بکشند و کشته شوند. به طور مثال به این سند نگاه کنید که می گوید: «لازم است امنیت ملی در دل سیاست ما نوعی بازخوانی و مرور گردد و از پشت حریر منافع ملی با بوی فرهنگی و ایدئولوژیک به رصد حفظ مرزهای ملی پرداخت. رصد و قصد فراتر از مرزها سیاستی است که ضمن تامین برخی منافع ملی در طولانی مدت نسخه تامین امنیت در داخل به طور عام و در استان های مرزی به طور خاص خواهد بود.» و «دفاع از زمین حریف ... خود تضمین کننده امنیت در استان های مرزی بالاخص سیستان و بلوچستان و کردستان است.» و «این روزها محور مقاومت علاقه ای به کشیدن مرز دور خود ندارد و در تکاپوست که برای خود برنامه ای فرا مرزی تعریف کند و عمق استراتژیک خود را در فرا مرزها جستجو می کند. مطمئناً معنویت، آمادگی همه جانبه، توجه به جوانان، دوری از محافظه کار شدن، توجه به نو آوری ها از مجموعه عواملی است که باید خودی ها به کار گرفته تا عمق استراتژیک جریان اسلامی را آن چنان که باید به نتیجه برسانند و زمینه سازان ظهور حضرتش باشند.» (۵) این ها هیچ تناقضی با «دولت ملت» ندارد. دولت ملت در ایران، با سرکوب خونین کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و آذری و غیره با نیابت استعمار و امپریالیسم بریتانیا به وجود آمده و شما هم آن را ادامه دادید. برای حفظ همین دولت ملت بود که محمدرضا شاه به ظفار لشگرکشی کرد. با شرکت در پیمان های نظامی منطقه ای سیتو و سنتو به یک شاخ نظامی منطقه تبدیل شد. آقای عبدی، کشتار مردم کردستان و ترکمن و بلوچ براساس حقوق شهروندی دولت-ملت انجام شد؟ این نکات را عبدی و امثال او به خوبی می دانند. فقط دعوایی درونشان شکل گرفته که نیاز دارند استخوان های هم را خرد کنند چون دیگر به روش و سیاق سابق نمی توانند «مشروعیت» نظام شان را حفظ کنند. با جایگزین کردن ملت یا دولت-ملت یا شهروند به جای امت هم نمی توانند به معضلات و تضادهای لاینحلی که کارکرد و خصلت نظامشان به وجود آورده پاسخ دهند.

دولت - ملت ها و انترناسیونالیسم

مفهوم دولت-ملت مفهومی متاخر و مربوط به زمان شکل گیری شیوه تولید سرمایه داری است. دولت-ملت نیز پدیده ای تاریخی تکامل یافته است نه ازلی و ابدی. وقتی می گوئیم تاریخ یعنی در مقطع معینی از تاریخ تکامل اجتماعی بشر به وجود آمده و همچنین تاریخ مصرف دارد.

حیات جامعه بشری متکی است به همکاری اجتماعی انسان ها برای تولید و بازتولید بقایشان. در این پروسه است که کار، شکل های مختلف و خصلت های اجتماعی مختلف پیدا می کند. در دوران سرمایه داری برای اولین بار یک شکل تاریخی خاص کار اجتماعی بشر به وجود می آید که نیروی کار انسان به کالا تبدیل می شود. این زیربنای یکی شدن پیکر بشر است. در به وجود آمدن تولید و مبادله گسترده کالایی که پدیده ای مربوط به عصر سرمایه داری است، تمام حصارهای جامعه در بسته فنودالی در هم شکسته شد و ملت ها به وجود آمدند (از اقوام پراکنده، فنودال نشین های پراکنده و...). بر مبنای چنین زیربنایی، روبنای دولت مدرن به وجود آمد که شامل قوانین جدید یعنی قرارداد اجتماعی جدید بود. تفکیک قوا و قوانینی که حقوق فردی شهروندی را به رسمیت می شناخت. تا زمانی که طبقات در جامعه وجود دارند، دولت هم وجود خواهد داشت و جوهر مشترک همه دولت های کنونی، نه دغدغه حقوق شهروندی بلکه اعمال اراده (دیکتاتوری) یک طبقه بر طبقه دیگر است.

دولت-ملت که محصول عصر سرمایه داری است، لاجرم به معنای رقابت برتری طلبانه یک ملت بر ملت دیگر است. واقعیت «ستم ملی» در همین بستر است که شکل می گیرد و با گذر از سرمایه داری است که ستم ملی هم به موزه تاریخ سپرده خواهد شد. اما در فاصله اکنون تا آن زمان، مبارزه علیه ستم ملی و به رسمیت شناخت حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، بخش مهمی از استراتژی انقلاب کمونیستی است. در همین راستا، مبارزه مردم ملل تحت ستم علیه برتری طلبی ملل حاکم (مانند مبارزه کرد و بلوچ و ترک و ترکمن و عرب و افغانستانی در ایران علیه ستم گری ملی که بر آنها اعمال می شود) عادلانه است حتی اگر با ایدئولوژی ناسیونالیستی این ملل تحت ستم همراه باشد. عادلانه بودن یک مبارزه، اما، به معنای آن نیست که ایدئولوژی حاکم بر آن رهایی بخش است. علم کمونیسم بر مبنای نگاه به دینامیک های سرمایه داری و تجربه تاریخی، ثابت کرده است

که در چارچوب سرمایه داری، دست یابی ملل تحت ستم به دولت- ملت های خود و بیرون آمدنشان از سیطره استعمار، حتا به کاهش ستم ملی در دنیا خدمت نکرده است. از بین بردن ستم ملی تنها با برهم زدن سیستمی که کارکرد و سوخت و سازش آن را بازتولید میکند، ممکن می شود.

سخن پایانی:

انترناسیونالیسم پرولتری همان طور که از نامش پیداست، **خصلت طبقاتی** دارد و آن را پنهان نمی کند. با طبقه ای مرتبط است که در عصر مدرن سرمایه داری به وجود آمده و میلیاردها نفر را در بر می گیرد. انترناسیونالیسم یعنی پشت سر گذاردن این جامعه و این نوع کار اجتماعی که «بردگی مدرن» است. انترناسیونالیسم، یعنی بشریت به دست سرمایه داری تبدیل به یک پیکر واحد شده است و تحولات یک کشور قائم به ذات نیست و بر بستر بزرگتر و پرآشوب تری که مرتبا لایه های مختلفش درهم فرو رفته و جهت ها را عوض می کنند پیش می رود. کسانی که حرف و عمل شان منطبق بر سرمایه داری و ارزش های آن است، «طبیعی» بودن این نظام اجتماعی را مفروض درونی کرده اند. آن ها انگل وار از کار و ثروت مردم تغذیه می کنند - حتا اگر کارخانه دار و معدن دار نیستند و صرفا برای آنان قلم می زنند. آن ها مانند همان کسانی هستند که به قول مارکس، کار مزدی را ابدیت می بخشیدند: «آنها این شکل مشخص، خاص و تاریخی کار اجتماعی را که در تولید سرمایه داری ظاهر می شود، شکل عام و ابدی کار اجتماعی و چیزی که توسط طبیعت تعیین شده است اعلام می کنند و این روابط تولیدی را روابط مطلقا ضروری (و نه تاریخا ضروری) و شکل طبیعی و معقول از کار اجتماعی می دانند.» این روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه داری تاریخا تکامل یافتند و ابدی نیستند. باب آواکیان در مورد نظریه پردازان یا مشاطه گران جوامع ستمگر کنونی می گوید، اینها دچار فقر قوه تخیل و همچنین فقر اخلاقی و اساسی تر از همه دچار فقر علمی وحشتناک هستند. چون تحلیل شان از جامعه و تکامل تاریخی آن را بر هپروت بنا می کنند و هیچ مبنای علمی ندارد و در استفاده از روش علمی مفلوک و فقیرند. این کاملاً در مورد عباس عبدی مصداق دارد.

کنایه عباس عبدی به کمونیسم، یک نمونه از پروپاگاندای بزدلانه رایج علیه کمونیسم است. هیچ انسان شرافتمند و حقیقت جویی نمی تواند این حملات را بی پاسخ بگذارد - حتا اگر خودش کمونیست نباشد. چون، در جامعه ای که ۴۶ سال حکومت دینمدار فاشیست حداقل نیمی از جمعیت آن را به طور عریان برده کرده است، برای این بدیل رهایی بخش باید فضا باز کرد. یکی از مشخصات برجسته قلم به داستان جمهوری اسلامی این است که در مقابل شورش و طغیان مردمی که زیر سم ستوران طبقه ایشان هستند، زهد فروشانه از «سفره مردم خالی است» و مردم «کرامت می خواهند» حرف می زنند؛ درست شبیه حرف هایی که پزشکین برای رای جمع کردن و تخفیف نفرت جامعه از این حکومت به مردم تحویل داد. اما آقایان: ما نه بزرگ شدن سفره هایمان را می خواهیم و نه ابراز ادب فریبکارانه شما را. منبع نابرابری و بی عدالتی، در سیستم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-ایدئولوژیک حاکم در این کشور و سراسر جهان است. ما نمی خواهیم طبقه شما صاحب ابزار تولید ثروت در این جامعه باشد و طبقه ما صاحب نیروی کار. و این «شما» و «ما» در دنیایی که سرمایه داری از کوه قاف تا عمق دریاها را شخم می زند و پیکر کارگران را به هم وصل می کند، جهانی است. انترناسیونالیسم یا جهان گرایی ما کمونیست ها از این واقعیت سرچشمه می گیرد. ما می دانیم که جایگاه هر کس در جامعه و «حق» هرکس را اساسا ارتباطش با مالکیت بر ابزار تولید تعیین می کند: آن را داشتن یا نداشتن. و ما این مالکیت را اشتراکی خواهیم کرد تا انسان ها- در مقیاس جهانی - در تعاون آزادانه و داوطلبانه زندگی جمعی خود را بسازند و طبیعت را هرچه غنی تر به نسل های بعدی منتقل کنند.

پانویس:

1. عباس عبدی، «جهان وطنی ضد ملی» روزنامه اعتماد، «کنایه عباس عبدی به ایده جهان وطنی امیرحسین ثابتی؛ کتاب کشف الاسرار رهبر انقلاب را نخوانده وگرنه این اظهار نظر خطرناک را نمی کرد»
2. آواکیان، انقلاب و یک جهان بنیادا متفاوت: رقابت میان «جهان بینی های جهان گرا» و انترناسیونالیسم کمونیستی
3. اثر سه جلدی قرآن مورخان در سال ۲۰۱۹ در چهار هزار صفحه منتشر شد؛ حاصل کار تحقیقاتی گسترده بیش از سی متخصص حوزه های مختلف (تاریخ، اسلام شناس، دین پژوه، زبان شناس و...) است که با سرپرستی دو پژوهشگر و اسلام شناس برجسته محمد علی معزی و گیوم دی منتشر شده است. آنها چهار سال صرف بررسی «کتاب مقدس» مسلمانان، از جنبه های مختلف کردند. آن ها قرآن را به عنوان یک متن تاریخی مورد مطالعه قرار دادند که در قرن هفتم میلادی به نگارش در آمده است.
4. برای بحث بیشتر در مورد «امت» رجوع کنید به مقاله «اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثماری» نوشته: نسرين جزایری، مجله «جهانی برای فتح» ۲۰۰۲. در این مقاله می خوانیم: «اما حتی با خواندن متن قرآن می توان به وجود تمایزات طبقاتی در بین امت پی برد. برخی دارا هستند و برخی ندار؛ برخی برده هستند و برخی صاحب برده؛ زنان مال مردان هستند و کاملاً زیردست و تابع آنان؛ جنگجویان که از غنایم جنگی سهم می برند از جایگاه اقتصادی و اجتماعی برتر برخوردارند؛ و دیگری که بر روی زمین عرق می ریزند و از احشام نگه داری می کنند، چنین امتیازاتی ندارند. علاوه بر اینها، یک تمایز بزرگ نیز میان امت و غیر امت موجود است. جنگجویان امت می توانند اسرای خود را تبدیل به برده کنند و زنانشان را به بردگی جنسی ببرند. کراهت چنین جامعه ای غیر قابل انکار است.»